

## نشست بیست‌ویکم: تبیین: داشته‌ها و کارکردهای او: دید استراتژیک (۴)<sup>۱</sup>

به نام همراه یاریگر

من رفیقم، ره‌گشایم، باب‌بگشا، نزد من آ  
ضرورت رابطه‌ی صاف‌دلانه، مستمر، همه‌گامی و استراتژیک با خدا

با سلام خدمت دوستان، برادران و خواهران و تبریک سال نو؛ ان‌شاءالله که بتوانیم از بزنگاه تحول استفاده کنیم. بیست جلسه را با هم سر کردیم، جلسه‌ی آخر، جمع به نصاب نرسید، با توافق جمع مروری کردیم به آنچه عنوان شده بود.<sup>۲</sup> لذا از امروز ان‌شاءالله بحث [جدیدی] را پی می‌گیریم؛ بحثی که در ادامه‌ی مباحث اسفند گذشته با سوتیتر «دید استراتژیک» یا «داشته‌ی استراتژیک خدا»، بخش چهارم، هست.

از نخستین جلسه‌ای که در اولین دوشنبه‌ی ماه رمضان سال گذشته خدمت‌تان آغاز کردیم، عنوانی باز شد با دو واژه‌ی مرکب «باب‌بگشا» و ذیل آن، «ضرورت رابطه‌ی صاف‌دلانه، مستمر، همه‌گامی و استراتژیک با خدا». طی سیزده جلسه از نشست نخست تا نشست سیزدهم، یک فصل را در دی‌ماه گذشته پشت سر گذاشتیم و سعی کردیم که سیری را دنبال کنیم؛ سیری که دنبال شد، جوهره یا عصاره‌اش مقابل دیدگان قرار دارد:

از آغاز تا به اینجا؛

سیزده نشست، یک فصل

درک موقعیت

ضرورت خروج از وضعیت

---

۱. تاریخ برگزاری این نشست سه‌شنبه ۱۸ فروردین‌ماه ۱۳۸۸ می‌باشد.

۲. نشست مورد اشاره‌ی شهید صابر در ۲۰ اسفندماه ۱۳۸۷ برگزار شد که همچنان که در متن سخنان آمده، به دلیل به نصاب نرسیدن مشارکت‌کنندگان، به مرور مباحث قبلی تخصیص یافت و به همین دلیل با صلاح‌دید معلم شهید، از فهرست و شماره‌گذاری نشست‌ها به کلی کنار گذاشته شد.

نیاز به متد

طراحی متد؛ پیشاتبیین، تبیین، پساتبیین  
پیشاتبیین، وداع با یک تلقی، تجهیز به یک دیدگاه  
تبیین؛ حرکت در میان دو مبنا: خود و «او»  
دقت بر یک الگو؛ ابراهیم و «او»

از نشست اول تا سیزدهم این مضامین می‌خواست منتقل شود که مقدماً روی موقعیت خودمان - اعم از فرد و پیرامون و پیرامون بزرگ‌تر که حاکمیت و نیروهای فکری سیاسی و نیروهای اجتماعی و نهایتاً نسل نو است - درنگ کردیم. آنچه که از جستجوگری در مدار موقعیت خودمان حاصل شد، این بود که در وضعیت بحرانی به سر می‌بریم. به این ترتیب که تصور می‌کنیم جایگاهی در این هستی نداریم، حیرانیم. رابطه‌مان با «فعال ما یشاء» هستی قطع شده و در کل، فعال هستی محسوب نمی‌شویم. وظیفه‌ای اداری داریم از صبحگاه تا شامگاه و در کادر وظیفه‌ی اداری، با این بحران‌هایی که داریم نمی‌توانیم برای خودمان وظیفه‌ی فردی و مسئولیت اجتماعی تعیین کنیم. به این وضعیت خودمان تا حد امکان پی بردیم و بنا بر سنت بشر و پدران و نیاکان و گذشتگان، به ضرورت خروج از این وضعیت رسیدیم. بنا نبود به این وضعیت تن بدهیم، قناعت کنیم، در آن منزل بگزینیم، [بلکه] به عنوان یک پاگرد [باید به آن نگاه کنیم] - گرچه دوران اقامت‌مان در این پاگرد هم طولانی شده و سال‌های فشرده‌ای را در بر گرفته، ولی سنت انسان، خروج از وضعیت بن‌بست [است]، ما هم در ادامه‌ی انسان‌های قبل از خودمان هستیم.

برای اینکه از این وضعیت خارج شویم، طبیعتاً نیاز به توشه‌ای داریم؛ بی‌جامه‌دان به سفر نرفتن یک اصل، و بی‌کوله به سینه‌کش نردن، اصل مکمل آن است. لذا نیاز به جامه‌دان داریم؛ جامه‌دان خروج از وضعیت و طی مسیر نیز چیزی جز متد و روش نیست. متد و روشی که حداقل سه دهه هست در جامعه‌ی ما، در ایران ما، گم است. ممکن است در این سو و آن سو، خرده‌روشی، خرده‌اسلوبی، خرده‌متدی یافت شود، ولی آنچه که بتواند در سطح ملی - نه صرفاً سیاسی و ایدئولوژیک، بلکه در حوزه‌های مختلف، ورزش، ادبیات، اندیشه و .... - قابل تدقیق و عنایت باشد، ملاحظه نمی‌شد. چیز دندان‌گیری نداریم که بتواند در وهله‌ی اول سد جوع بکند. لذا بنا به سنت انسان نیاز است که متد را تا حد امکان خودمان فرآوری کرده و بسازیم، منتها با اتکاء به تجارب پیشینیان.

برای اینکه بتوانیم متدی طراحی کنیم به متد بشرهای ماقبل و هم‌عصر خودمان سر زدیم. پنج روش برخورد در مواجهه با بحران پیدا کردیم که روش پنجم، روش کارایی است. در این روش، تدقیق، نقد خود، پیدا کردن جایگاه خود در هستی و مهمتر از اینها، عناصر، عزم و اراده و انگیزه‌ی بیرون زدن از وضع موجود و پیوستن به مدار تغییر و تحول و دگرگونی تنقش داشت [و مندرج بود]. به دلیل این تنقش، امکان به کارگیری از آن تجربه‌ی انسانی وجود داشت.

در کنار تجربه‌ی انسانی، یک پیشنهاد هم خدا داشت. خدا بحران ندارد، خدا حیران و سرگردان نیست و مدارش، مدار کاملاً متعادلی است. یک وجه معنای عدل که [به عنوان صفت خدا] عنوان می‌شود این است که مدار «او»، کاملاً متعادل است؛ لذا چون مدارش کاملاً متعادل است، اهل آزمون و خطا نیست، بحران ندارد و مظهر یقین و فشرده‌ای از عزم و اراده برای پیش‌برد جهان و هستی است. پیشنهاد و توصیه‌اش طبیعتاً مستقل از اینکه ما آن را کامل قبول داشته باشیم یا نه، مذهبی باشیم یا نباشیم، حداقل جای یک درنگ دارد. چند جلسه‌ای را روی توصیه‌هایی که «او» در ۶۰ آیه‌ی ۱۲۰ تا ۱۸۰ آل‌عمران در مواجهه با شکست احد داشت، درنگ کردیم. «او» این نکته را متذکر می‌شد که فرافکنی نکنید، به خودتان بپردازید، جمع‌بندی‌تان درونگرا باشد. با این تذکر و پیش‌نیاز، متدی برای بشرهای آن روز که بحران‌زده و شک‌زده بودند، قرار داد که بشرهای آن روز می‌توانند به ما هم پیوند بخورند. توصیه‌اش این بود که هم به خودتان بها بدهید، خودتان را مبنا قرار بگیرید، و هم من را مبنا فرض کنید. اگر خودتان را مبنا فرض کنید و من را نیز مبنا اصلی بگیرید - شما مبناي خرد و من مبناي بسیط هستم - آن‌گاه، یک درازجاده‌ای بین ما دو مبنا هست. در آن درازجاده می‌شود قدم زد، می‌شود با او گفتگو کرد، می‌توانیم با خودمان گفتگو کنیم، و در این مسیر اگر ما، «او» را برگزینیم، پهلودستی ما خواهد بود و می‌تواند یار لاین و مسیر ما قرار بگیرد. روی آن متد را هم کمی درنگ کردیم و سعی کردیم خودمان به تناسب عقل و قد و وزن و قامت‌مان، یک متد که قابل کاربست باشد، طراحی کنیم.

از این طراحی یک متد مطبق سه سطحی درآمد. سطح اول آن پیشاتبین، سطح دوم تبیین، سطح سوم این متد، پساتبین است. پیشاتبین این بود که مقدمتاً و ضرورتاً بتوانیم با یک تلقی وداع کنیم و مجهز به یک دیدگاه شویم. خلاصه‌ی عبور از تلقی گذشته و تجهیز دیدگاه جدید این بود که «ما هستیم»، ما جزئی از هستی هستیم. از زمان ورود به هستی حقوقی با خودمان حمل کردیم، آن حقوق هم قابل صرف‌نظر کردن نیست. اصل آن

حقوق، فعال بودن و تلاش کردن برای تغییر وضعیت هستی است. تغییر وضعیت هم الزاماً تغییر وضعیت حقوقی و سیاسی نیست؛ [بلکه همه‌ی حوزه‌ها را در برمی‌گیرد]. اگر خدا می‌خواست به وضعیت نخستین بسنده کند، دلیلی نداشت جهان این همه تاریخ پیدا کند، بشر این میزان قدرت مانور پیدا کند، خدا به خلق جدید دست بزند. خدا ضمن اینکه بزرگ‌ترین، محوری‌ترین و عنصر یگانه‌ی هستی است، شورنده‌ترین عنصر هستی نیز هست - شورنده‌ترین موجود هستی علیه وضع‌های موجود است. خودش اهل بسنده کردن به وضع موجود و وضع نخستین که ایجاد کرده بود، نیست. لذا جان‌ماهی بحث این بود که ما هستیم، ما هم جزئی از جهانییم و ایران ما جزئی از جهان است و حق فعال بودن ما را کسی نمی‌تواند نادیده بگیرد.

باز بنا بر توصیه‌ی خدا، تبیین، بعد از پیشاتبیین، کردید اصلی است. تبیین هم همان توصیه‌ای بود که «او» کرد: حرکت در بین دو مبنا؛ یک مبنا خودمان هستیم، یک مبنا‌ی هستی هم اوست. برای اینکه ببینیم آیا این‌گونه از تبیین که می‌طلبید حرکت در میان این دو مبنا را سامان بدهیم، مصداق خارجی داشته یا نه، بر یک الگو دقت کردیم؛ الگویی که رابطه‌ی ابراهیم با «او» ترسیم می‌کرد. چند جلسه نیز بر [وارسی] این الگو ایستادیم. الگو تا حد امکان و دانش‌مان باز شد. این الگو چند ویژگی داشت: ساده و روان بود، فکری و پیچیده و حلزونی نبود - به این مفهوم که این‌قدر آن را دور خودمان بپیچیم که در آن میانه له شویم و برای خودمان منگنه‌ی چندسری درست کنیم. نه؛ الگو خیلی ساده بود و چون تجربه شده، طبیعتاً هر چیز تجربه‌شده‌ای قابل تحقق و تکرار است.

این سیر را جلو آمدیم تا سرفصل دوم که «باب بگشا» بود. در این انتقال از سرفصل اول به سرفصل دوم مهمانی داشتیم. آقای محمدی آمدند؛ آقای محمدی دو سه دهه ذهنش متمرکز بر تلقی اقبال و آقای طالقانی از هستی بوده است. کاری که کرده بود تلقی‌ها را با هم جمع کرده، خودش هم اینها را آراسته و سامانی بخشیده و چند تبصره به آن تلقی‌ها زده بود. دیدگاه خودش را اینجا مطرح کرد که جوهر دیدگاهش «من جاویدان» بود؛ بعد از آن نشست، وارد فصل دوم شدیم.

حال که ما بحران‌زده و شوک‌زده‌ایم، این بحران هم در حاکمیت، نیروها و در سه نسل ساری هست، [باید در پی راهکاری برای خروج از بحران باشیم]. ساری بودن بحران در

---

۱. متن پیراسته‌ی سخنرانی آقای محمدی گرگانی که در نشست چهاردهم سلسله‌نشست‌ها صورت گرفته، در دفتر نخست «باب بگشا» (پیشاتبیین) در دسترس علاقمندان است.

هر سه نسل جامعه‌ی ایران، خیلی مهم است؛ یکی از شاخصه‌هایی که نشان می‌دهد یک جامعه‌ی بحرانی هست یا نه، این است که فقط در نسل‌های نوا بحران دیده می‌شود یا نه؛ بحران در نسل‌های مقدم، میانی و نو سرریز دارد؟ چون وضعیت جامعه‌ی ما چنین است، که بحران در هر سه نسل دیده می‌شود، مساله جدی‌تر است.

اگر که بخواهیم از فصل اول را خروجی در بیاریم، خرجی از این قرار است که ما بحران‌زده‌ایم، باید از بحران عبور کنیم. در قد و حد خودمان به یک متد یافتیم که به کمک آن می‌خواهیم تبیین کنیم. فصل دوم فصل تبیین بود که هنوز ادامه دارد و از این به بعد هم تا وقتی که ملات وجود داشته باشد، با مشارکت جمع - و آن گروه‌های مطالعاتی جنبی که بناست [در حاشیه‌ی جلسات] تشکیل شود و دستاوردهای‌شان را بیاورند - انشاءالله ادامه خواهد داشت. فصل دوم، «باب بگشا» بود. با رجوع و عطف به بحث‌های جلسه‌ی اول که موجودی در این جهان هست که چندین و چند بار چه در تجارب شخصی ما، چه در تجارب تاریخی که از دیگران و پیرامون‌مان مشاهده کردیم، چه در کتاب آخر، توصیه می‌کند که من انباشته از امکان، فرصت‌آفرینی، انرژی و مشی هستم، دری بزیند، این در بی پاسخ نخواهد ماند، ما برای اینکه تبیین خودمان را با بحث «باب بگشا» در بیامیزیم، باید مدتی را در تبیین صبر کنیم تا بعد از تبیین ببینیم چه می‌توانیم بکنیم؟

### دوم فصل؛ باب بگشا

در آستانه‌ی در با دو پیش‌فرض:

«او» نقطه اتکا

«ما» استراتژیک - مستمر

در آستانه‌ی دق‌الباب، می‌باید درنگ کنیم بر دو پیش‌فرض: آیا «او» واقعاً قابل اتکاء هست؟ یا [قابل اتکاء بودن «او»] صوری است؟ اهالی [فلسفه و منطق] یونان «او» را صوری حساب نمی‌کنند، اما تحلیلی که از «او» و هستی ارائه می‌دهند، عملاً «او» را صوری تلقی می‌کنند. [مطابق این تلقی یونانی، «او»] در همه جا منتشر نیست. آیا «او» صوری است، یا نقطه اتکاء هست و می‌شود به «او» اعتماد کرد و با «او» دست داد؟ آیا می‌شود روی قول «او» حساب کرد و «او» را متکا قرار داد؟ متکا نه برای لم دادن، خوابیدن و چرت زدن! بلکه برای عمل کردن و پیوستن به مدار تغییر. دومین پیش‌فرض، تعیین تکلیف کردن با خودمان است: حال که «او» نقطه اتکاست، ما چه هستیم؟ ما

استراتژیک هستیم و می‌خواهیم کار استراتژیک انجام بدهیم یا نه؟ کار استراتژیک هم الزاماً کار سیاسی، تشکیلاتی، ایدئولوژیک نیست؛ برای پیش‌برد پروژه‌های فردی خودمان هم می‌توانیم کار استراتژیک بکنیم؛ همراه با همسر، با خانواده، در محل، با کار اقتصادی، اجتماعی و در مدار عالی‌تر، در برخورد با جامعه هم می‌توان کار استراتژیک تعریف کرد. آیا ما اهل کار استراتژیک هستیم یا نه، اهل صیغه و متعه و عهدهای موقتیم که متاسفانه جامعه‌ی ما به آن دچار شده است؟ به خاطر همین عهدهای موقت و شکننده است که چیزی پیش نمی‌رود، کریستالی شکل نمی‌بندد، شبکه‌ای تحقق و تبلور پیدا نمی‌کند. آیا استراتژیک و مستمر هستیم یا [اهل کار و وابطه‌ی] موقتیم؟ اگر بخواهیم «او» را نقطه اتکاء قرار دهیم، «او» ضمن لطافت و رحیم بودن و محبت و مهر سرشارش، اهل شوخی نیست، اهل قدم‌آهسته‌های منقطع و بی‌چشم‌انداز نیست. اهل افق، اهل چشم‌انداز، دریچه و دفترچه باز کردن است. انتظار دارد ما اگر بخواهیم کاری بکنیم، ضمن اینکه تلقی استراتژیک داریم، مستمر هم باشیم و «او» را جدی بگیریم. جهان جدی است، «او» جدی است، ما هم باید جدی باشیم. منتها چون در ایران ما، همه چیز شوخی گرفته شده و شوخی‌ترین سوژه، انسان است که داریم می‌بینیم هر روز با «او» چگونه برخورد می‌شود، لذا ما قدر خودمان را شوخی گرفتیم. چون خودمان را شوخی گرفتیم، «او» و هستی را هم شوخی گرفتیم. «باب بگشا» پایان سرفصل شوخی و مزاح تلقی کردن او، ما و هستی است. اگر بخواهیم تبیین را جدی تلقی کنیم، این تبیین همچنان که «او» توضیح می‌دهد، همچنان که ابراهیم تجربه کرده و همچنان که در تجربه‌ی موسی می‌بینیم، [دارای دو سویه هست]. هر انسان معاصر می‌خواسته پروژه اجرا کند، پروژه را دوسویه تعریف کرده است:

تبیین؛ دوسوی رابطه؛

«ما»:

هستنده

فعال کوچک مدار

پرنیاز - پرتقاضا در درون، در مسیر، در پروژه

«او»:

هستان

اول فعال هر مدار

پرداشته - پرکارکرد

یک سوی رابطه، ما - به عنوان انسان - هستیم، سوی دیگر، «او» هست. ما ویژگی‌هایی داریم: اهل هستی هستیم؛ چون موقتیم، «هستنده»‌ایم؛ «فعال»‌یم - هرچند مدار فعالیت‌مان کوچک و قدرت مانورمان محدود هست؛ ضمناً پرنیاز و پرتقاضا هستیم. در درون متقاضی‌ایم در مسیر پروژه هم متقاضی هستیم. «او» چه ویژگی‌هایی دارد؟ «او» خود هستی است، هستی محض است، هستان است. هستنده‌ها چه ما، چه نباتات، چه همه‌ی جانداران و بی‌جانانی - که ما فکر می‌کنیم بی‌جان هستند، ولی قطعاً در درون یک دینامیسمی دارند - هستی را از «او» می‌گیرند. هستی از هستی «او» شکل می‌گیرد. «او» اول‌فعال هر مدار، بی‌محدودیت، بی‌مساله، بی‌آزمون و خطاست. مدار فعالیت «او» با مدار فعالیت ما خیلی فرق دارد و متناسب با اینکه ما پر نیازیم و پر تقاضا، «او» پرداخته، پرکار، پرعرضه و بدون تقاضاست. نه اینکه [هیچ] تقاضایی ندارد؛ تقاضاهایی دارد که با پیش‌برنده‌های پروژه مطرح می‌کند؛ اما تقاضای «او» از سر نیاز نیست، از سر ضرورت است که ان‌شاءالله به این بحث می‌رسیم.

اما مشترک ما با او «هستی» است. درست است که ما در هستی موقتیم، ولی تا وقتی هستیم، اشتراک ما با «او» در هستنده بودن است. بعد آمدیم سراغ این پرسش که آیا «او» واقعاً نقطه اتکاء هست یا نه؟ از «او» شروع کنیم بعد به خودمان برسیم. یک فرض مرفوض داریم مبنی بر اینکه از پدیده‌ی موقت، تجربه‌ی کوتاه، دمدمی مزاجی، یک بار هر چیزی را لمس کردن، از حیرانی، بی‌دستاوردی، پوچی و تحقیری که حاکمیت بر ما روا می‌دارد، خسته شدیم. می‌خواهیم برای خودمان آدمی باشیم، سری در بیاوریم در میان سرباهی که یا حاکمیت پایین آنها را آورده یا خودشان، خود را تحقیر کردند. ما در حد توان، موجودیت و قابلیت‌های خودمان هستیم.

در ماه‌های گذشته، روی دیوارها، تلفن‌ها و در جاهای مختلف می‌نویسند: «هستیم». این شعار، شعار سلطنت‌طلب‌هاست که می‌گویند: «ما هستیم». اعلام وجود می‌کنند و این نکته‌ی خوبی است. درست است که سلطنت در ایران شکست تاریخی خورد، ولی اگر واقعاً آنها پای این شعارشان بایستند، برای خودشان اتفاق مهمی است. اینکه ما می‌گوییم «ما هستیم»، این شعار را رو در و دیوار نمی‌نویسیم؛ ولی همین که یک جلسه تشکیل می‌شود، چند فرد دور هم جمع می‌شوند، بحثی می‌آید و اینجا نقد می‌شود، یعنی هستیم. هستی، هر روز یک حضور و غیاب دارد؛ نه حضور و غیاب پادگان‌ی؛ حضور و غیاب

رفاقتی بین «او» و ما. این حضور و غیاب یعنی «هستی؟ سر پروژه، سر عهدت هستی؟ حوصله داری؟ شنگولی؟ شری؟ شوری؟». بلوچ‌ها یک «سلام کیفی» دارند: سلام که می‌دهند، می‌پرسند «شری؟». یعنی شرری در تو هست؟ بناست که امروز از تو شراره‌ای برخیزد؟ این نوع سلام وعلیک بلوچ‌ها خیلی قشنگ است. سلام و علیک خدا از سلام و علیک بلوچ‌ها ساده‌تر است: «هستی؟ حوصله داری؟ بناست کاری بکنی؟ خیز برداشتی؟». حال، اگر ما این‌چنین باشیم، ببینیم که داشته‌ها و کارکردهای «او» چیست؟ قبلاً داشته‌ها و کارکردهای «او» را با این فرض که «او» مبنای بسط، منتشر و همه‌جا حاضر است، یک‌به‌یک سعی کردیم که جلو بیایم. قبل از اینکه برویم سراغ داشته‌ها و کارکردهای «او»، ذیل همین عنوان «تبیین»، اگر بخواهیم حرکتی کنیم، تدقیقی، مطالعه‌ای، فکری، اندیشه‌ورزی‌ای بخواهیم صورت دهیم، نمی‌شود صرفاً متکی بر تارهای ذهن خودمان باشیم. تارهای ذهن خودمان محترم، اما مقدم بر تارهای ذهن ما چند کتاب باز وجود دارد:

#### تبیین؛

متکی بر متون مرجع: هستی؛ تاریخ؛ ما؛ کتاب.

سه متن بسرشته با «او»

یک متن بسرشته با سنت‌های «او»

بزرگ‌ترین این کتاب‌ها، هستی است، بعدی تاریخ است، بعد خود ماییم، بعد هم «کتاب آخر» که کتاب اوست. سه متن از این چهارمتن، کاملاً بسرشته و در تنیده با اوست. هستی که کار اوست؛ از «او» هست شده. ما محصول اویم و کتاب آخر که انشاء و نگارش اوست. تاریخ هم محصول بشر است، محصول پیشینیان، معاصران و خود ماست و خواهد بود. متنی هست که با سنت‌های «او» بسرشته است. پس طبیعتاً، تبیینی که ما می‌کنیم برای درک و دریافت از داشته‌های «او» به نوعی برگ زدن منابعی هست که با «او» در ارتباط ویژه قرار دارند. «او» هم در تاریخ، هم در کتاب آخر، هم در تجربه‌ی درونی خودمان و هم در هستی، دو سر پل و یک روش به ما عرضه می‌کند؛ دو سرپل مهم‌اند:



## تیین؛

دو سرپل، یک روش

دو سرپل:

طبیعت، نشانه: آفاق؛ کرانه‌ها

ما، نشانه: انفس؛ متن کوچک

یک روش:

تدقیق

انتخاب نشانه و گزاره

میدان موضوعی نشانه و گزاره

شان انتشار

بارگیری از واژگان

تحلیل

بهره از منابع کمک‌متن

کنه دریافت

تاکیدهایی ویژه دارد. تاکید اول «او» اینست که طبیعت نشانه هست، تاکید دوم اینست که خودتان هم نشانه‌اید. دائماً دنبال بیرون از خودتان نباشید، به آفاق نگاه کنید، به کرانه‌ها فکر کنید، اما از درون خودتان را هم صرف‌نظر نکنید. همزمان با آفاق، انفسی هم هست، همزمان با کرانه‌ها و متن لایتناهی بیرون از شما، یک متن کوچکی هست که خودتان هستید. لذا این دو نشانه‌ها، نشانه‌های کلیدی و سرپل هستند.

یک روش را هم خودمان می‌توانیم انتخاب کنیم. «او» خیلی روی این روش صراحت ندارد، تلنگری می‌زند، ما از تلنگرهای «او» و ظرفیت‌های خودمان می‌توانیم به یک روش برسیم که روش برخورد با یک کتاب هست. مقدمتاً بپذیریم که این کتاب در انحصار یک طبقه نیست، در انحصار روحانیت نیست، به غلط روحانیت شده مفسر کتاب! هر کسی می‌تواند در حد فهم خودش کتاب را تفسیر کند. گفتیم در ایران در دهه‌ی بیست خورشیدی اتفاق مهمی افتاد. اتفاق مهم این بود که مکلاهایی - و به قول آخوندها فکلی‌هایی - پیدا شدند که مستقل از روحانیت آمدند کتاب [قرآن] را برگ زدند و دست به تفسیرش زدند. همه فقط مهندس بازرگان را می‌بینند، اما نه، این کار در تبریز شروع شد. مقدم بر بازرگان در تهران و مرکز، این کار در تبریز شروع شد. «مرحوم گهنمویی»

این کار را کرد. او یک فرد فکری - فلسفی بود و دیدگاه‌های نسبتاً جدید روی قرآن داشت. در کنار مرحوم کهنمویی، «حاج یوسف شعار» این کار را انجام داد؛ در حد فهم خودش، پاتوق قرآنی درست کرد که یکی از محصولات این پاتوق قرآنی، مرحوم حنیف‌نژاد بود. بعد به بازرگان رسید، بعد نسل نوینی آمد. نسل نو تخته‌شنا را وسط گذاشت و گفت که ما هستیم. کتاب برای همه هست، مخاطب فقط محمد(ص) نیست؛ ما هم هستیم، محمد حنیف‌نژاد هم هست، سعید محسن هم هست، اصغر بدیع‌زادگان هم هست. ما هم می‌توانیم باشیم، لذا روی کتاب کار کردند و ما هم در ادامه‌ی آنها [می‌توانیم درک و تفسیری از قرآن داشته باشیم]. در کنار آنها روحانیونی هم که با تنویر فکر، تدقیق، بارگیری از کلمات، تاکید بر شان نزول‌های کیفی به وسط آمدند، منبع هستند. اینجا دیگر برخلاف تقسیم‌بندی‌هایی که روحانی سنتی و بعد از انقلاب، حاکمیت کرده‌اند، اصلاً روحانی - مکلایی وجود ندارد. لذا مقدمتاً ما هم اهل فهم هستیم، منتها در حد توانایی خودمان.

روش اینست که روی کتاب تدقیق کنیم، نشانه‌ها، تک‌آیه‌ها و گزاره‌ها که انباشته از چند آیه بر روی یک موضوع هستند، را انتخاب کنیم، تحلیل کنیم، روی آن کار کنیم، روی میدان موضوعی آیه و گزاره بتوانیم غوری داشته باشیم، روی شان نزول‌ها حداقل تفکری کنیم، کلمات را که عربی هستند خوب بتکانیم برای یک ترجمان ملی و ایرانی خودمان بتوانیم این کلمات را فهم کنیم. ضمن احترام به ادبیات عرب، بتوانیم برگردان کنیم و به خصوص امروزی‌نیش کنیم تا مساله‌مان را در تاریخ و در جامعه [حل کنیم]. در تجوید گیر نکنیم، حلزون [و مسیر پیچ در پیچ] برای خودمان نسازیم! نهایتاً تحلیلش کنیم. منابع کمک‌متن - شعر، فیلم معنایی، شعر مولوی، نهج البلاغه، دعای امام حسین [در روز عرفه]، دعای انسان‌ها و ... - را بتوانیم کنار ملات متن قرار دهیم و نهایتاً به یک کنه دریافتی برسیم. با این توضیحات مقدماتی آمدم سر داشته‌های و کارکردهای او:

داشته‌های او؛ کارکردهای او

✓ خدای طراح - مهندس

✓ خدا خالق

دید استراتژیک (۴)

داشته یا کارکرد اول او، طراحی - مهندسی بود. داشته‌ی دوم توان شگرف خلق بود. این داشته‌ها به این مفهوم است که اگر ما بخواهیم کار درازمدت و استراتژیکی کنیم، نیاز به

آن نقطه اتکاء داریم. اگر بخواهیم کار اساسی با چشم‌انداز، مرحله‌دار، با مقوم‌های درونی به قاعده و با سنت انجام دهیم، [باید] ببینیم «او» چه کمکی می‌تواند به ما کمک بکند؟ یک مقدار بیش از آن نود و نه صفتی که در عرف برای «او» قائل هستند - و ما هم قائل هستیم، آن نود و نه صفت را کنار نمی‌گذاریم - [اما باید از آنها فراتر رویم] و مستقل یا درتنبه با آن نود و نه صفتی که برای «او» در کتاب [قرآن] هست و در کتاب‌های ادعیه است، ببینیم واقعاً با دیدگاه امروزی، «او» چه داشته‌هایی دارد؟ الآن جامعه‌مان، حاکمیت‌مان، نیروهای‌مان، نسل نو، جامعه‌ی ورزشی‌مان، همه‌ی آحاد را که نگاه می‌کنیم، مشکل طراحی و مهندسی دارد. طراحی و مهندسی را [می‌توانیم] در فوتبال نیز ببینیم. مثلاً مهم است که فدراسیون فوتبال انگلیس، در صد سال اول تاریخ خود، تنها سه رئیس عوض کرده است، رئیس آخر آن هم که جهان‌شمول و رئیس فدراسیون جهانی فوتبال بود: «سیر استانلی راس»<sup>۱</sup>. خیلی قابل احترام بود، حدود چهار دهه رئیس فدراسیون فوتبال انگلستان بود. یعنی تجربه‌ی بشر مهم است. ولی در اینجا، در پنجاه و خرده‌ای یا شصت سال تاریخ شکل‌گیری فدراسیون فوتبال ایران، ما حدود سی و چند رئیس عوض کردیم. در همین سه سال گذشته، تیم ملی که پرچم بر تن می‌کند، تیم ملی است، نماینده‌ی یک ملت است، سه مربی عوض کرد. طبیعتاً در همه‌ی حوزه‌ها که نگاه می‌کنیم - در زندگی‌های خصوصی، در زندگی تحصیلی، در دانشگاه، در نیروهای فکری سیاسی، در حاکمیت - طرح و برنامه‌ای وجود ندارد. پس یکی از داشته‌های «او» توان طراحی و مهندسی است. باز می‌بینیم در جامعه‌ی ما خیلی خَلق نیست؛ ایده‌ای، سازماندهی‌ای، فکری، طرحی کمتر وجود دارد. لذا ما باید بتوانیم به «او» که توان طراحی، مهندسی و خلق دارد، استعانت داشته باشیم. ضمن این چند جلسه، ادراکاتی [از چهار متن مرجع] برگرفتیم. این قانون کار است: در هر کاری متمرکز باشیم، آن کار در ما فعال می‌شود. ما اگر روی پروژه‌ای فعال شویم، پروژه بی‌جان و بی‌روح نیست، جسم بی‌روح و جسد نیست؛ پروژه هم فعال می‌شود و «او» هم حبابی را متصاعد می‌کند. از متصاعد شدن حباب‌های ناشی از سوزاندن فسفر در مغز ما و حباب‌های متصاعد از پروژه اتفاقاتی رخ می‌دهد. یکی از اتفاقاتی که رخ می‌دهد این است که ما به درک و دریافت‌هایی می‌رسیم:

---

۱. Sir Stanley Ford Rous : ششمین رئیس فیفا که از سال ۱۹۶۱ تا ۱۹۷۴ در این جایگاه ایفای نقش کرد. وی مابین سال‌های ۱۹۳۴ تا ۱۹۶۲ عهده‌دار ریاست عالی‌ترین نهاد فوتبال انگلستان ( FA: the Football Association) نیز بود.

ادراکات برگرفته از چهار متن؛

هستی راه راه

«پروژه انسان»؛ پروژه‌ی مشترک میان «او» و «یاران» او

سهم «ما» در پروژه

یکی از درک و دریافت‌ها این بود که هستی، راه راه و شیارشمار است و انسان، اهل راه. انبیا هم آمدند که راه را نشان بدهند. خدا اهل نشستن نیست. خودش غایب نیست. دینامیسمی دارد و اهل راه است. توصیه‌هایش نیز راه راه است؛ مثل زمین کشاورزی که از فراز و از درون هلی‌کوپتر یا فراز کوه و بالکن طبیعت نگاه کنیم، می‌بینیم شیارشمار است. هستی هم شیارشمار است. این یک اصل است.

هرچند انسان از کل هستی سر در نمی‌آورد، اما در زمینه‌ی خودمان حداقل [این قدر می‌فهمیم] که هستی پروژه‌ی مشترک «او» و یاران «او» است و این، اصل دوم است. ما هم در این پروژه سهمی داریم. اهل مسیرییم. اهل جایگاه هستیم و در اینجا هم طبیعتاً ما هم هستیم. این سهم‌داری ویژگی انسان است. انسان هم اهل راه است، اهل این است که مسیری ببیماید. انسان‌هایی که کاروان بشریت را از غارنشینی تا به آنجا که انسان به کرات آسمانی دیگر پای می‌گذارد، رسانده‌اند، اهل طی کردن مسیر بودند. یعنی نیامدند که تا سر کوچه و لب گذر بروند، سروگوشی آب بدهند [و بازگردند]. نه! آمده‌اند راه بروند. پس چون آمده‌اند راه بروند، این پروژه هم پروژه‌ی رونده‌ای هست برای انسان رونده، برای نبی رونده، صاحب پیام و برای خدای یک‌جا نشسته و مدام در حرکت.

آرام آرام می‌روییم سر بحث اصلی که یکی از داشته‌های او، توان طراحی و پیش‌بردهای استراتژیک‌اش است. قبل از اینکه برویم روی تجربه موسی، که یک پیش‌برد استراتژیک بین موسی و خدا برای مواجهه با جمود جامعه‌ی مصر و سمبل جمود - فرعون - هست، چند نشانه و یک سوگند از جانب خدا را مرور می‌کنیم:

در متن مکتوب: چند نشانه و یک سوگند از جانب خدای افق‌دار

چند نشانه از جنس بن‌مایه :

توجه استراتژیک به فرجام

اصلی - فرعی کردن

پاس عهد استراتژیک با «او»

ذخیره‌سازی - پیش‌فرستی

انباشت‌های کیفی

آغاز و پایان به صدق

قسم به تدبیرکنندگان در امور (۵ نازعات)

از سوی تدبیرکننده امور از آسمان تا زمین (۵ سجده)

نشانه‌ها اینست که به فرجام توجه استراتژیک می‌دهد؛ انسان را به اصلی - فرعی کردن توصیه می‌کند؛ به انسان تلنگر می‌زند که عهدها و میثاق‌های استراتژیک با «او» را پاس بدارد؛ به ذخیره‌سازی، پیش‌فرستی، سیلوی کیفی از انباشت‌های کیفی درست کردن و نهایتاً ورود و خروج به صدق توصیه می‌کند. قبلاً روی این بحث ایستادیم. تصریح می‌کند که شما انسان‌ها به غرض توجه دارید، اما من به جوهر می‌اندیشم.<sup>۱</sup> شما در سطح آب‌تنی می‌کنید، من اهل عمق؛ شما به نزدیک‌دست نظر می‌افکنید، من به فرجام دوردست. این بحث‌ها را پیش بردیم و تاکید بر اینکه سر قرار «او» حاضر باشیم، عهد را پاس بداریم و ... در آیه‌ی ۵ سوره‌ی نازعات و آیه‌ی ۵ سوره‌ی سجده یک قسم هم یاد کرد: به تدبیرکنندگان در امور، آنهایی که اهل غورند، آنهایی که اهل عمق‌اند، آنهایی که اهل دریچه بازکردن‌اند، آنهایی که افق‌دارند؛ خودش را هم این‌طور تعریف می‌کند که تدبیرکننده‌ی امورم از آسمان تا به زمین. پس «او» این ویژگی اصلی را دارد که انحصارطلب نیست؛ ویژگی‌هایش مختص خودش نیست و قابل انتشار است. ما می‌توانیم ویژگی‌های «او» را کسب کنیم. «او» زمانی که خودش را به لحاظ استراتژیک توضیح می‌دهد عنوان می‌کند، من اهل تدبیرم، از آسمان تا به زمین. قسمی هم که یاد می‌کند به این‌گونه از انسان‌هاست که تدبیرکنندگان در امورند: «فَالْمُدْبِرَاتِ أُمَّرًا». حال ببینیم که توان استراتژیک خدا در کجاها تحقق پیدا کرده و در یک دالانی برویم. در پیچ و تاب یک طراحی، در یک «سه‌گزاره» و چندین نشانه:

---

۱. «تُرِيدُونَ عَرَصَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْأٰخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»: «شما متاع دنیا را می‌خواهید و خدا آخرت را می‌خواهد، و خدا شکست‌ناپذیر حکیم است.» (انفال: ۶۷).

خدای صاحب استراتژی؛ در پیچ و تاب یک طراحی  
در یک - سه گزاره و چندین نشانه  
یک - سه گزاره :

طه ۸۰-۹؛ شعراء ۶۸-۹؛ اعراف ۱۳۸-۱۰۳

و چندین نشانه  
طه:

ویژه سوره‌ای در میانه

روایت مواجهه با فرعون بر سر سفره طه با

۷۲ نشانه، ۳۰ بند، ۱۶ مرحله

آیا روایت موسی به تو رسیده است؟ (۹ طه)

سه گزاره هست که آیات ۹ تا ۸۰ سوره‌ی طه مهمترین آنهاست. آیات ۹ تا ۶۸ سوره‌ی شوری و ۱۰۳ تا ۱۳۸ اعراف هم مکمل آن است. چند نشانه‌ی پراکنده‌ی منفرد، زوجی، مثلثی یا مربعی هم هست. وقتی همه‌ی اینها را کنار هم قرار می‌دهیم می‌توانیم به استراتژیک بودن خدا و توان طراحی استراتژی و پیش‌برد درازمدتش دست یابیم.

در بین این سه گزاره، گزاره‌ی اصلی و محورین و گوهرین، طه است. طه، ویژه‌سوره‌ای در میانه‌ی قرآن است که روایت مواجهه با فرعون را می‌توانیم بر سر سفره طه باز کنیم؛ با ۷۲ نشانه از آیه‌ی ۹ تا آیه‌ی ۸۰. این ۷۲ نشانه‌ی «او» را می‌شود در قالب سی بند شانزده مرحله تقسیم کرد. اولین تلنگر در آیه‌ی ۹ حضرت محمد را خطاب قرار می‌دهد: «آیا روایت موسی به تو رسیده است؟». ترجمه امروزینش این است که اگر بخواهیم کار درازمدت بکنیم در هر حوزه‌ای - فردی، تحصیلی، خانوادگی، زوجی، فکری، سیاسی، اجتماعی، خیرات و مبرات - [باید با الزامات یک پروژه‌ی استراتژیک آشنا بشویم]. ما هم می‌توانیم با محمد(ص) بنشینیم و مخاطب این روایت کیفی خدا قرار بگیریم. به محمد(ص) عنوان می‌کند که: «آیا روایت موسی به تو رسیده است؟». یعنی به محمد(ص) می‌گوید آیا آماده‌ای با الزامات یک پروژه استراتژیک آشنا بشوی؟ می‌خواهی تو را با نقشه‌ی راه آشنا کنم؟ آمادگی جذب قواعد و قوانین یک حرکت درازمدت را داری؟ شرایط گیرایی‌ات مهیاست؟ بعضی معلم‌ها سر کلاس مدرسه روش خیلی کیفی‌ای داشتند. صبح شنبه کسی حوصله‌ی معلم ریاضی را نداشت. [معلم در بدو امر سوال می‌کرد: «آماده‌اید من درس جدید را بدهم؟». همه‌ی بچه‌ها آماده بودند درس جدید را بدهد.

اینجا خدا برخوردش با محمد(ص) همین گونه است. می‌گوید: حوصله داری؟ دست و رویت را شستی؟ آماده‌ای؟ گیرایی؟ توان جذب داری؟ روایت موسی را شنیدی؟ ما می‌خواهیم یک درس پرقاعده و پرمرحله برای پیش‌برد و نقشه‌ی راه به تو عرضه کنیم. آمادگی‌اش را داری یا نه؟ [محمد(ص)] هم طبیعتاً آمادگی را داشته که خدا با او فعال برخورد کرده است. حال ببینیم به چه دلیل و به چه مناسبت، خدا توان استراتژیک شگرف دارد؟

پای تابلوی خدا؛ آموزش عمل استراتژیک  
من رفیقم، ره‌گشایم، باب‌بگشا، نزد من آ  
من؛

افق‌دارم

دوراندیشم

طراحم

فرآورم

صبورم

عنوان بحث همین است: «من رفیقم، ره‌گشایم، باب‌بگشا، نزد من آ». یک ترجمه‌ی این گزاره این است که خدا می‌خواهد بگوید که «باب‌بگشا». یعنی اگر بخواهید کار درازمدت کنید، من بایی هستم که توان حمایت از تو دارم، توان فرصت‌آفرینی کار درازمدت برای تو را دارم. چرا؟ در طه این را می‌خواهد بگوید من افق‌دارم، دوراندیشم، طراحم، اهل فرآوری هستم و نهایتاً صبورم. دنبال یک کار فوری - فوتی و پرشتاب و پرعجله نیستم. مراحل استراتژی آموزشی همان شانزده مرحله‌ای است که از طه در می‌آید:

مراحل یک استراتژی آموزشی؛

۱. طراحی
۲. گزینش و فرآوری مجری
۳. کارسپاری استراتژیک
۴. تجهیز کیفی
۵. توجیه مجری در بزنگاه اقدام

۶. تامین فهرست تقاضاهای مجری
۷. تعیین مخاطب
۸. تجهیز به «متن» و «روش»
۹. تجهیز روحی - روانی
۱۰. همراهی دلادل با مجری
۱۱. اقدام
۱۲. طرح موضوع - تبیین مجری (انسجام مجری با استراتژی)
۱۳. آوردگاه اندیشه - عمل
۱۴. ادامه تجهیز
۱۵. برتری ماقبل پایانی: برتری توحید، برتری دینامیسم
۱۶. اقدام نهایی: محو - جانشینی

این سیر بیش از سه دهه طول می کشد؛ خیلی مهم است. یعنی خدا اهل مصرف کردن زمان است - برخلاف ما که در همه‌ی حوزه‌ها پرشتاییم، زودخواه، تندخواه و بی صبر هستیم، عجله می کنیم. به خاطر همین ویژگی‌ها نمی توانیم به دستاوردهای درازمدت برسیم. «او» بیش از سه دهه وقت صرف می کند تا استراتژی را پیش ببرد. مرحله‌ی اول طراحی است. مرحله‌ی دوم [گزینش و فراوری مجری است]. این پروژه برای پیش برد یک مجری می خواست. اگر خود «او» می خواست منفرد والیالیست شش دانگ باشد، سرویس بزند، آبشار بزند، پاسور باشد، اسپک بزند، دوبله بزند، جاخلالی بزند، نیاز به تشکیل تیم با بشر نبود. تیم خدا، تیم کیفی‌ای است. بالاخره موسی است، ابراهیمی هست، حضرت محمدی هست، جلوتر که می آییم انسان‌هایی هستند که بارها اینجا از آنها نام برده شده است. اگر پروژه در این جهان که میدان مانور بسیط انسان است، می خواهد پیش برود، مجری‌اش هم باید از نوع انسان باشد. خدا مجری برای طراحی و استراتژی پیدا می کند و بعد از فراز و نشیب‌های طولانی که قبلاً مرور کردیم، به مجری کارسپاری می کند. مجری، هم خودش انتظار مجهز شدن دارد، هم پیشنهاددهنده‌ی پروژه مجهزش می کند. مجری را بعد از تجهیز کیفی، در آستانه‌ی عمل توجیه می کند. مجری خواسته‌هایی دارد که با خدا مطرح می کند، خدا هم تامین می کند. مخاطب استراتژیک را تامین می کند و مجری را مجهز می کند به متن و روش. تا اینجا تقریباً تا بند هشتم پیش آمدیم. از امشب ان شاء الله بقیه‌ی سیر را طی خواهیم کرد.



در مرحله‌ی نهم، مجریان - که موسی و مکملش، هارون هستند - نیاز به تجهیز روحی و روانی دارند. خواهیم دید خدا چگونه با ایشان برخورد می‌کند. با مجری همراه هم‌دل است. بعد می‌آید [مجریان را] به آستانه‌ی اقدام می‌رساند. در مرحله‌ی دوازدهم مجری طرح موضوع و تبیین می‌کند و دست به عمل می‌زند که جلوتر خواهیم دید به چه شکل است. مرحله‌ی اول، مرحله‌ی طراحی است:

### پی تابلوی خدا؛ آموزش عمل استراتژیک

مرحله‌ی اول - طراحی:

تحلیل شرایط؛ برجسته‌سازی تضاد اصلی؛

هدف استراتژیک؛ گزینش استراتژیک

مرحله‌ی دوم - گزینش و فرآوری مجری:

تورا برای خود پروردم - فرآوردم

مرحله‌ی سوم - کارسپاری استراتژیک:

پیام دورانی: برهنه‌پا شو! سبک‌بال شو! غزال شو!

وحی از «من»، گوش از «تو»؛

مرحله‌ی چهارم - تجهیز کیفی:

تفهیم مبنا؛ جلوه‌های ویژه

مرحله‌ی پنجم - توجیه مجری در بزنگاه اقدام:

به سوی فرعون طغیان‌گر رو با نشانه‌ها - براهین

مرحله‌ی ششم - تأمین فهرست تقاضاهای مجری:

خواهندگی شفاف مجری - اجابت بی‌چند و چون او

مرحله‌ی هفتم - یقین مخاطب، گروه هدف استراتژی:

توده مردم

این طور که در طه و مکمل‌های طه - که اعراف و شعراء هستند - قبلاً مرور کردیم، خدا به حضرت محمد توضیح می‌دهد. آنجا که عنوان می‌کند: «آیا روایت موسی به تو رسیده است؟»، ابتدای کار دست به تغییر شرایط آن زمان می‌زند. تغییر شرایط «او» هم خیلی علمی است. ما فکر می‌کنیم که علم صرفاً کار بشر است. باید بیاییم تحقیق کنیم ببینیم خدا هم علمی است یا نه؟ خدا بالاخره برای خودش روشی دارد، علمی دارد. ما ببینیم

چقدر هم طراز «او» می‌توانیم علمی برخوردار کنیم. عمل خدا بسیار علمی است. شرایط را برای محمد(ص) توضیح می‌دهد. شرایط زمانی‌ای که در آن کارسپاری کنیم به موسی به عنوان مجری و برای پیش‌برد این استراتژی صورت گرفته را تشریح می‌کند. شرایط مصر آن زمان را کاملاً توضیح می‌دهد. تضاد اصلی را برجسته می‌کند. هدف استراتژیک را توضیح می‌دهد و نهایتاً گزارش استراتژیکی می‌کند.

دوستی در جلسه‌ی قبل آمد انتقاد کرد و انتقاد ایشان هم این بود که در بحثی که ما مطرح میکنیم، رشد در استراتژی خدا خیلی تموج ندارد، پررنگ نیست و این‌طور که اینجا مطرح شد، خدا فقط دنبال حذف است. بخشی از تذکر دوست درست بود، بخشی‌اش هم قابل توضیح است. این جلسه و جلسات بعد سعی می‌کنیم تذکر دوست‌مان را که امروز خودش هم بحثی خواهد آورد و به بحث‌های ما تعریض خواهد کرد، بتوانیم پاسخ غیر عکس‌عملی و بدون مواجهه‌ی رخ‌به‌رخی بدهیم. اگر ما بتوانیم مواجهه‌مان را غیر رخ‌به‌رخ کنیم، [کار درستی صورت گرفته است]. به اندازه‌ی کافی در جامعه‌ی ایران، تقابل صورت گرفته و نتیجه‌اش را هم دیده‌ایم که اصلاً بحث و مفاهیم‌ای نمی‌تواند صورت بگیرد. لذا تذکرات‌مان را به هم بدهیم، منتها بعد از تذکر، اگر هر کدام حرفی برای پاسخ داشتیم، بتوانیم بر حرف همدیگر در حد ارزشی که حرف یا بحث دارد، تدقیق کنیم.

اینجا هم اتفاقاً استراتژی خدا، استراتژی رشد هست؛ استراتژی حذف نیست. می‌آید توضیح می‌دهد، شرایط را تحلیل می‌کند. چند نکته اینجا هست. اینکه می‌آید توضیح می‌دهد، ما از این توضیح استنباط می‌کنیم که استراتژی خدا، استراتژی رشد است. مانعی بر سر راه است. ابتدا سعی می‌کنیم که آن مانع به شکل مسالمت‌آمیز برطرف شود. چون به شکل مسالمت‌آمیز برطرف نمی‌شود، حذف صورت می‌گیرد؛ حذف هم با قواعد خاص خودش. [هدف این] استراتژی، رشد جامعه‌ای است که اسباب و استعداد و قابلیت و ظرفیت رشدش را از دست داده است. این کاملاً بر دیدگاه ایدئولوژیک فرعون - به عنوان نماد حاکمیت منجمدشده و پخزده - برتری دارد. خدا می‌خواهد این جامعه را به سمت رشد ببرد و ضمناً این ارتفاع [فوعون‌وار] را پُرچ [و مسطح] کند. فرعون مرتفع و عالی که به قول خودش ادعای «أنا ربکم الاعلی» را دارد، بیاورد و هم‌سطح دیگران کند. یک برابری نه شکلی، نه مکانیکی، بلکه برابری کیفی برقرار کند و به جای اینکه یک نفر عالی بشود و به شکل صوری تعالی پیدا کند و خودش را ارتقاء بدهد و بقیه را سرکوب کند، همه بتوانند ارتقاء پیدا کنند. لذا پروژه‌ی مصر که موسی مجری آن است در مواجهه

با فرعون، پروژه‌ی حذف ارتفاع فردی و بدیل ارتفاع اجتماعاً لازم یا مشترک یا جمعی است.

توضیحی که خدا در تحلیل شرایط برای محمد(ص) در طه می‌دهد مهم است. ما از این توضیح درک می‌کنیم که فرعون: یکم، قدرت داشته؛ دوم، تمکن داشته؛ سوم، مدار داشته - هم مدار ایدئولوژیک که ساحرها بوده‌اند، هم یک مدار بسیط کارگزاران. اگر این مدارها نبود، نمی‌توانستند اهرام ثلاثه و آن تمدن را به لحاظ شکلی پایه‌گذاری کنند. چهارم، زمان مبسوطی داشته است. این فرعون [هم‌دوره با موسی] ظاهراً رامسس ششم هست؛ اما فراتر از وی، همه‌ی فراعنه فکر می‌کردند که ابدمدت‌اند؛ همه‌شان مومیایی شده‌اند و اشیایی که به آنها علاقه داشته‌اند را هم مومیایی کرده و کنار خودشان در تابوت می‌گذاشتند. فکر می‌کردند که جاودانه‌اند. عمرهای حکومتی طولانی هم داشتند. زمان برایشان کاملاً بسیط بوده است؛ مثل زمان ۵۰ ساله‌ای که در اختیار ناصرالدین شاه قاجار بوده یا زمان ۳۷ ساله‌ای که در اختیار فتحعلی‌شاه بوده است. کسی به آنها نمی‌تواند بگوید چرا چیزی را شکل ندادید؟ ولی همان زمان برای مصدق ۲۷ ماه و ۱۵ روز بود. زمان فشرده را یک فرد آمد، بسیط، بسیط و بسیط کرد. هنر انسان اینست. یک انسانی هست مثل فرعون، مثل ناصرالدین شاه، زمان فراخ فراخ در اختیار دارد، می‌آید زمان را پوده و بیپوده و پودر می‌کند؛ [دیگری مثل مصدق، در زمانی اندک و محدود، تحولات عظیم رقم می‌زند]. خدا هم این توضیح را برای ما می‌دهد.

ما از آیات می‌فهمیم فرعون، رامسس ششم، قدرت، تمکن، مدار، زمان و توان سازماندهی داشته است. کسی که می‌تواند مصر را پوشش بدهد، به عمران و آبادانی برساند و اهداف فیزیکی خود را پیش ببرد، توان سازماندهی داشته است. حال استدلال خداوند بر اساس استراتژی رشد اینست که فردی که همه‌ی ابزار تحول در جامعه را دارد، قدرت و تمکن دارد، مشکل مالی هیچ وقت نداشتند، [بر سر جامعه‌ی مصر چه آورده است؟]. این خیلی مهم است - حداقل از تاریخی که ما می‌خوانیم - در آن زمان، رامسس ششم مشکل مالی نداشته، مدار و طیف ایدئولوگ هم که داشته، خودش هم ادعای ایدئولوژیک داشته، زمان فراخ در اختیارش بوده، با توان سازماندهی؛ اینها با ادبیات امروز، ابزار توسعه و تحول است. امروز هم یک برنامه‌ی توسعه به انبساط زمان فکر می‌کند؛ نه این برنامه‌هایی که در ایران عقب سر افتاده [و به آنها بی‌توجهی می‌شود]، بلکه برنامه‌هایی که به زمان، مناطق، مدارها و به توان سازماندهی فکر می‌کنند و بر اساس اینها هدف‌گذاری می‌کنند. خدا می‌خواهد بگوید همه‌ی ابزار توسعه‌ی فیزیکی و رشد جامعه‌ی مصر در آن زمان در

اختیار فرعون بوده، مانعی برای نکردن‌ها نداشته است؛ اما خدا قشنگ مطرح می‌کند. در آیه ۷۹ طه، یک کلید می‌دهد، عنوان می‌کند «وَأَضَلَّ فِرْعَوْنَ قَوْمَهُ وَمَا هَدَى». فرعون به‌رغم همه‌ی امکانات، زمان و مکان و مدار و تمکن و مقبولیت داشته (بخش مهمی از جامعه‌ی آن زمان او را پذیرفته بودند)، این جامعه را به سوی هدم برد؛ با ادبیات امروزی، منابع را هدر داد. جامعه را به سمت انحراف پیش برد و فرعون برای قوم خودش هدایتی در بر نداشت. این ظریفیت کاملاً گسترده‌ی خدا را می‌رساند. خدا این ادعا را ندارد که فقط خودش در موضع هدایت است. فرعون هم می‌توانست در موضع هدایت باشد، ولی خدا می‌گوید که این همه امکانات و زمان و ... همه را هدر داد «وَأَضَلَّ فِرْعَوْنَ قَوْمَهُ وَمَا هَدَى». به جای اینکه، جامعه‌اش را توسعه‌ی انسانی دهد و انسان‌ها را رشد دهد، انسان‌ها را منحرف، بعداً هم خفیف کرد و یک جامعه‌ی کوتوله‌ی زیرزمینی به وجود آورد.

مکمل این آیه ۷۹ طه، آیه ۹۷ سوره‌ی هود هست که قشنگ‌تر است. خدا اینجا جمع‌بندی می‌کند: «وَمَا أَمُرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ». می‌گوید فرعون در پیش‌برد امور جامعه، مصر را رشید نکرد، رشد نداد. پس استراتژی خدا، استراتژی رشد است، استراتژی حذف نیست. حال مانع این رشد، فرعون مرتفع و عالی را که هستی را بنده نیست، جدای از اینکه خدا را بنده نیست، موجودی را برتر از خودش قائل نیست، [از میان برداشته می‌شود]. استراتژی رشد زمانی که مابه‌ازای عملی پیدا می‌کند، با یک مانعی برخورد می‌کند. در ادامه می‌بینیم که خدا چگونه با آن مانع برخورد می‌کند.

آیه ۱۸۶ سوره‌ی بقره<sup>۱</sup> از آیه‌های کیفی و از تبیین‌های خدا و قرآن است. این را به محمد(ص) می‌گوید: «آن زمان که بندگانم از دوری و نزدیکی من سوال کنند (یعنی همه بپرسند این که تو می‌گویی که هست؟ کجاست؟) بگو که من نزدیکم (نزدیک نزدیک) هر که فرایم خواند با او ایجابی برخورد می‌کنم، جوابش می‌دهم به ایجاب. پس آنها هم (حال که من با آنها ایجابی برخورد می‌کنم و جواب‌شان را می‌دهم، بعد از طرح تقاضای‌شان، موجباتی را برای‌شان فراهم می‌کنم، پس، حال که من این چنینم) آنها هم دعوت من را بپذیرند، من را مبنا بگیرند، به من ایمان بیاورند، باشد که رشد یابند».

۱. «وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ».

این خیلی مهم است. خدا اینجا نخواستہ پادگان درست کند. نخواستہ خلق ناتوان و مطیع وارد جهان کند و از تمکین‌پذیری خلق ناتوان رضایت حاصل کند. نه؛ فرعون هم می‌تواند کار هدایتی بکند، فرعون هم می‌تواند کار تاریخی انجام دهد، فرعون هم می‌تواند رشد بدهد و توسعه‌ی فیزیکی و توسعه‌ی انسانی صورت دهد؛ انسان‌هایی هم که با خدا پیوند می‌خورند، خدا برای‌شان موجباتی فراهم می‌کند؛ حال این موجبات یا استعداد یا زمان یا مکان یا توان طراحی یا توان سازماندهی یا تمکن مالی، هر چه هست، «او» هم انتظار دارد که آنها هم خدا را مینا قرار بدهند و اعتنا بکنند. اگر این اتفاق بیافتد، «او» کمک می‌کند و ایجابی برخورد می‌کند و این استراتژی رشد سامان پیدا می‌کند.

پس پاسخ دوست این است که اولاً بخشی از تذکر درست بود؛ من هم در نشست‌های گذشته شاید کم توضیح دادم و شاید جمع این تلقی را پیدا کرد که خدا از اول در مواجهه با فرعون در پی حذف بود. نه؛ خدا همچنان که به موسی زمانی داده، [فرعون هم زمان و امکانی در اختیار داشته است]. خدا به موسی ده سال فرصت داد تا برود در مدین زندگی تشکیل بدهد. همسر آرام‌بخشی، پدر همسر برنامه‌ریز و اهل توافقی سر راهش بگذارد تا موسی‌امادگی کار درازمدت را پیدا کند. زمانی و امکاناتی که در اختیار فرعون بود، کم از موسی نبود، بلکه زمانش، مدارش، مقبولیتش بیش از موسی بود. خداوند برای فرعون - همچنان که خواهیم دید - [امکان‌آفرینی کرده است]. آیه‌ای هست که در پایان کار فرعون، خدا خیلی قشنگ می‌گوید؛ می‌گوید ما برای فرعون کم نگذاشته‌ایم. هر نشانه‌ای و هر تبیینی را سعی کردیم به او تفهیم کنیم. پشت کرد، ابا کرد.<sup>۱</sup> استکبار و انکار پیشه کرد. چاره‌ای جز برخورد نبود؛ لذا حذف، مدار آخر است که حال به آن می‌رسیم.

لذا در پی تذکر دوست‌مان، این توضیح را من داشتم که استراتژی، استراتژی رشد است، مستقل از اهالی مصر، خدا در عینیتش می‌آورد که من امکاناتی می‌دهم، ایجابی برخورد می‌کنم، شما هم ایجابی برخورد کنید تا به یک رشد برسید. استراتژی خدا در مواجهه با هر انسانی استراتژی رشد بوده؛ به هیچ وجه، استراتژی سرکوب و تحقیر و تمسخر و فرصت‌سوزی نبوده است. در مواجهه با فرعون هم همین‌طور بود. اما فرعون اهل توزیع امکانات نبوده، اهل انحصار و تجمع به نفع خود بود. لذا آیه‌ی ۷۹ سوره‌ی طه تصریح می‌کند که هدایتی در پی نداشت؛ نمی‌توانست هادی باشد. هادی که فقط انبیاء اولوالعزم

۱. «وَلَقَدْ أَرْبَنَاهُ آيَاتِنَا كُلَّهَا فَكَذَّبَ وَ أٰبٰی»: «در حقیقت، [ما] همه آیات خود را به [فرعون] نشان دادیم، ولی [او آنها را] دروغ پنداشت و نپذیرفت.» (طه: ۵۶).

نیستند؛ همه می‌توانند هادی باشند. اینجا تاکید می‌کند که فرعون در پیش‌برد امور، رشدی برای جامعه‌ی مصر در بر نداشت.

اینکه مرحله‌ی اول، طراحی مبتنی بر استراتژی رشد است. مرحله‌ی دوم گزینش و فرآوری مجری هست که آن آیه معروف «وَ اصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي» (طه: ۴۱) قبلاً چند بار مورد تصریح قرار گرفته که خدا به موسی می‌گوید من تو را برای خود فرآوردم تا بتوانی اجرای این پروژه را به عهده بگیری. خدا سیر فرآوری طی می‌کند. برخلاف وضعیتی که جامعه‌ی ما دارد؛ ظاهراً در جامعه‌ی ما فقط همین عمه لیلایی که چند سالی باب شده سمنو می‌پزد، حوصله‌ی فرآوری دارد. یک شب تا صبحی را می‌آیند پای پاتیل سمنو، خدا هم یک عمه لیلایی پر حوصله‌ی همه‌ی شبانگاه‌هاست. شبانگاه‌های متعددی را برای موسی، برای ابراهیم، برای انسان‌های معاصری که ما می‌شناسیم و اهل تحول و قانون و قاعده‌اند، طی کرده است. اینجا هم می‌گوید من عمه لایلا هستم. خدا هم عمه لیلایی تاریخ است. به موسی توضیح می‌دهد من شتاب و عجله نداشتیم. در زمانی که تو انباشته و ملتهب از ظرفیت بودی، می‌خواستی ظرفیت‌ات را آزاد کنی، ظرفیتی که آزاد می‌کرد، مکانیکی بود؛ قبلی را به قتل رساندی. اگر با آن شتاب می‌خواستی ظرفیت را آزاد کنی ممکن بود اصلاً یک قاتل تاریخی بشوی. پس ما تو را فرآوریم، حوصله به خرج دادیم، عمه لیلایی کردیم، ده پانزده سال در یک دوره‌ای زمان مصروف تو کردیم تا یک مجری کارایی برای پیش‌برد این پروژه به وجود بیاید.

مرحله‌ی سوم، کارسپاری استراتژیک بود. در مقطعی که در وادی طوی به موسی وحی می‌شود، پیام دورانی می‌رسد: پابرنه شو، سبک‌بال شو، غزال شو - غزالی که در طه می‌دود. خدا در آن آیه می‌خواهد به موسی بگوید وحی از من، گوش از تو.

مرحله‌ی چهارم، تجهیز کیفی موسی و تفهیم مناسبت. توحید و جلوه‌های ویژه‌ی عصا و ید بیضاست که قبلاً مرور کردیم. در مرحله‌ی پنجم خدا پروژه را توضیح و توجیه می‌کند: «ادْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ»؛ «به سوی فرعون برو که طغیان کرده»؛ از حد خودش بیرون زده و ظرفیت‌ناشناس اندازه‌ناشناس شده است. تو برو با نشانه‌ها و قراینی که ما به تو دادیم مواجهه را با فرعون شروع کن. مواجهه هم در آغاز، به هیچ وجه حذفی، آنتاگونیستی و سرکوب‌گرایانه نبود. جلوتر خواهیم دید.

مرحله‌ی ششم تامین فهرست تقاضاهای مجری است؛ به این ترتیب که موسی کمبودهایی داشته، فهرستی از تقاضاها مقابل خدا می‌گذارد، خدا هم با آن، برخورد ایجابی می‌کند. و

مرحله‌ی هفتم هم به موسی می‌گوید گروه هدف یا مخاطب استراتژیک تو، توده‌های مردم هستند.

تا اینجا کار، به اصطلاح، اتصال به گذشته بود، از اینجا، بحث نو هست که ان‌شاءالله در کنه خود، حرف نویی داشته باشد. دوستان هم با دقت و وسواس خودشان توجه کنند، نقد کنند و ان‌شاءالله بحث بتواند ترکیه‌ی جمعی بخورد. بارها هم اینجا عنوان شد این بحث پیش‌نویسی است که ارائه می‌شود. یک چیز متقن چکش‌کاری‌شده‌ای نیست. هرکدام از ما می‌توانیم به چیزهایی که رسیدیم، بستری برای انتقالش فراهم کنیم. این بحث را بهانه‌ای برای انتقال تلقی کنیم، نه بیشتر. لذا می‌شود روی بحث افتاد و ترکه‌اش زد و فرآوری‌اش کرد. مرحله‌ی هشتم، مرحله‌ی تجهیز است:

مرحله‌ی هشتم - تجهیز به یاد؛ متن؛ روش

تجهیز به یاد؛

جناق ناشکسته: وسستی نکنید در یادم

(۴۲ طه)

تجهیز به متن؛

کتابی دادیم استراتژیک؛ روشنگر؛ رهنمون‌گر؛

سرریز از رحمت؛ کارساز

(۴۳ قصص، ۱۱۷ صافات، ۴۹ مومنون، ۳۵ فرقان، ۲۳ سجده)

تجهیز به روش؛

مواجهه با بیان نرم؛ دعوت به پاکیزگی، راه، حدشناسی

(۴۴ طه، ۱۹-۱۸ نازعات)

خدا موسی را در این مرحله به همراه هارون، برادر، معاون، وزیر، مکمل و کمک‌کارش به سه عنصر یاد، متن، روش مجهز می‌کند. تجهیز به یاد در آیه‌ی ۴۲ طه<sup>۱</sup> [تصریح شده است]. خدا به سنت ایرانی‌ها که جناق‌ها شکسته می‌شد برای اینکه هر دو طرف به یاد هم باشند، [با موسی و هارون، جناقی می‌شکند]. یک زوج را می‌شناسم که اول ازدواج خودشان - سی سال قبل - یک جناق را شکستند؛ الآن بعد از سی سال هنوز هیچ کدامشان یاد همدیگر را فراموش نکرده‌اند! خانه‌شان که می‌روی با هم روابطشان خیلی

---

۱. «اذْهَبْ أَنْتَ وَأَخُوكَ بِآيَاتِي وَلَا تَبَايَعَا فِي دِكْرِي».

مسالمت‌آمیز است. وقتی کسی خانه‌شان هست و خانه شلوغ می‌شود، مثلاً آن خانم یک بالش پرت می‌کند به سمت شوهر، تصور می‌کند شوهرش دارد با ما بحث می‌کند، یادش نیست! ولی شوهر ضمن اینکه دارد بحث می‌کند، بالش را هم می‌گیرد و می‌گوید «یاد». خدا هم انتظار دارد که در پروژه‌ی ما، این بالش که به سمت‌مان پرت می‌شود، حواشی ما را منحرف نکند، از یاد «او» غافل نشویم و توضیح می‌دهد که جناب را ناشکسته نگه دار. [موسی و هارون را] به متن تجهیز می‌کند؛ کتابی می‌دهد که این کتاب استراتژیک، روشنگر، رهنمون‌گر، سرریز از رحمت و کارساز است. در آیات ۴۳ قصص<sup>۱</sup>، ۱۱۷ صافات<sup>۲</sup>، ۴۹ مومنون<sup>۳</sup>، ۳۵ فرقان<sup>۴</sup> و ۲۳ سجده<sup>۵</sup> [تجهیز موسی و هارون به متن و کتاب مورد تصریح قرار گرفته است].

و نهایتاً، شاید مهم‌تر از تجهیز به یاد و متن، تجهیز به روش هست که در آیات ۴۴ طه<sup>۶</sup> و ۱۸ و ۱۹ نازعات<sup>۷</sup> [طرح شده است]. اگر دوستان به طور ویژه توجه کنند، از روش مسالمت‌آمیز، آنتاگونیسم اولیه در نمی‌آید. [موسی و هارون را] به روش تجهیز می‌کند: «با فرعون با بیان نرم مواجه شوید» و «دعوت به پاکیزگی کنید و به راه و حدشناسی».

خوب است که روی مرحله‌ی هشتم، قدری بایستیم. مرحله‌ی هشتم سه عنصر دارد. خدا اول به یاد، بعد به متن و سپس به روش مجهز می‌کند. نخست، به یاد مجهز می‌کند. در آیه‌ی ۴۲ طه تصریح می‌شود: «تو و برادرت نشانه‌های مرا ببرید، اما در یاد کردن من، سستی نورزید»: «وَلَا تَنِيَا فِي ذِكْرِي». [فعل جمله] استمراری است؛ بطور مستمر و استراتژیک در پروژه و پروسه یاد من باشید. این یاد یعنی پروسه و پروژه را ما مشترک داریم آغاز می‌کنیم؛ چپ‌روی نکنید؛ به شانهِ خاکی [جاده] نروید؛ بی‌حوصله نشوید؛ مثل یونس نشوید؛ حوصله کنید و به یاد من باشید. [این آیه] تضمینی برای عدم

۱. «وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِ مَا أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ الْأُولَىٰ بَصَائِرَ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّعَالَمِهِمُ يَتَذَكَّرُونَ».

۲. «وَلَقَدْ آتَيْنَاهُمَا الْكِتَابَ الْمُسْتَبِينَ».

۳. «وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ».

۴. «وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَا مَعَهُ أَخَاهُ هَارُونَ وَزِيرًا».

۵. «وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَلَا تَكُن فِي مِرْيَةٍ مِّنْ لِّقَائِهِ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ».

۶. «فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لِّبِنَا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى».

۷. «فَقُلْ هَلْ لَكَ إِلَهٌ إِلَّا أَن تَرْكِبِي (۱۸) وَ أَهْدِيكَ إِلَىٰ رَبِّكَ فَتَخْشَى (۱۹)».



چپ‌روی، برای پرهیز از رادیکالیزم کور و افراطی است. یاد خیلی مهم است؛ بروید استارت پروژه را بزنید، اما دم‌به‌دم به یاد من باشید.

تجهیز به متن هم مهم است. اول؛ در آیه‌ی ۳۵ فرقان تصریح می‌کند: «و به یقین ما به موسی کتاب عطا کردیم». دوم؛ در آیه‌ی ۱۱۷ صفات تصریح می‌شود: «و ما آن دو - موسی و مکملش، هارون - را کتاب متین و روشن دادیم». سوم؛ آیه‌ی ۴۳ قصص اظهار می‌دارد: «به موسی کتاب دادیم که حامی بصیرت‌هایی برای توده‌ها - بَصَائِرَ لِلنَّاسِ - و رهنمود و رحمتی بود؛ امید که آنان به یاد دارند». «انان به یاد دارند» یعنی هم موسی و هارون کتاب را به یاد دارند، هم توده‌ها که ما برای‌شان اسباب بصیرت و دید درازمدت ارسال کردیم. نشانه‌ی چهارم، آیه‌ی ۲۳ سجده است: «و براستی ما به موسی کتاب دادیم و آن کتاب را برای فرزندان اسرائیل مایه‌ی هدایت قرار دادیم» خیلی مهم است. وجه اشتراکی این پروژه‌ی مشترک به توده‌های آن زمان مصر هم که مخاطب استراتژیک پیام بودند برمی‌گردد. یعنی آنها هم در پروژه مشترک‌اند، کتاب برای آنها هم هست.

لذا با استناد به این که کتاب برای عموم هست، این کتاب برای ما هم هست و قابل صرف‌نظر کردن نیست؛ بیش از این کتاب را معطل نگذاریم. به اندازه‌ی کافی معطلش گذاشتیم. کتاب به واقع، کتاب راه است. کتاب خیلی خیلی خیلی پرملات است. ما از کتاب غفلت کردیم. صرف‌نظر از اینکه مذهبی باشیم یا نباشیم، کتاب، کتاب راه است. برای انسان غیرمذهبی مسیر دارد، هدف دارد. هر کس خودش را فعال هستی حساب می‌کند، کتاب برای او هم کتاب راه است. حال اینجا تصریح می‌کند. از اینکه کتاب دادیم، کتاب دادیم، کتاب دادیم، از این پنج نشانه که آدرس‌هایش آمده، خدا می‌خواهد در این مرحله این نتیجه را بگیرد که این متن راهنماست، روشن است. ویژگی‌هایی که از این آیات استنباط می‌شود، این کتاب روشن، شفاف، مایه‌ی بینایی استراتژیک است؛ برای توده‌ها حاوی نشانه‌های راه است؛ با این کتاب رهنمون می‌شوید؛ عنصر یاد درون این کتاب است؛ سرریزهای کارا دارد. رحمت یعنی سرریزهای کارا؛ خدا رحیم و اهل رحمت است، یعنی این کاریزی هست، فغانی هست که به طور دائم سرریز می‌کند؛ مهرریز، امکانات‌ریز، فرصت‌ریز و رهنمودریز است. این کتاب هم مثل خود خدا سرریز است از عناصر کارا. عنصر هدایت توده‌ای در آن هست. کتاب مسیر است. این خیلی قشنگ است؛ در آیه‌ی ۴۹ مومنون خدا تصریح می‌کند: «و به یقین ما به موسی کتاب دادیم؛ باشد که آنان به مسیر هدایت گام نهند». پس کتاب برای مسیر است. درجا زدن،

نیاز به کتاب ندارد؛ نفی تجربه، کتاب نمی‌خواهد؛ ولی مسیر، پروژه و پروسه و حرکت، کتاب می‌خواهد. می‌گوید حالا پروژه شروع کردی، این هم متن راهنمایش.

اما آخرین تجهیز؛ تجهیز به روش است که به نظر من خیلی درایت خدا در آن قابل مشاهده است. ما نباید احترام‌مان به خدا، صرفاً احترام عاطفی باشد، احترام عقلی هم باشد؛ یعنی «او» مظهر درایت است. خدا با فرعون مساله دارد، ولی رهنمودی که به موسی می‌دهد، رهنمود خیلی مهمی است. به موسی نمی‌گوید برو ترورش کن. به موسی نمی‌گوید برو مردم را دور بز، با فرعون لابی و چانه‌زنی کن و در خفا با او به توافق برس. آنارشی را هم خدا تجویز نمی‌کند. سه آیه‌ی ۴۴ طه و ۱۹-۱۸ نازعات [بر این امر تصریح دارند]. در آیه‌ی ۴۳ طه، خدا به موسی و هارون تصریح می‌کند: «به سوی فرعون بروید که بسا از حد بیرون زده است»؛ «أَذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ». حد خودش را نمی‌شناسد؛ خیلی شلنگ‌تخته می‌اندازد. یک وقت هست یکی شلنگ‌تخته می‌اندازد، امکانات خودش را اتلاف می‌کند. [اما گاه] یک مجموعه‌ای، یک فردی، یک حاکمیتی می‌آید آن‌قدر فرصت‌سوزی و امکان‌سوزی می‌کند، که امکانات ملی و تاریخی را از بین می‌برد. مواجهه‌ی خدا با فرعون بیشتر از این ناحیه است. از ناحیه‌ی هدم و نابودی امکانات تاریخی و ملی جامعه‌ی آن زمان مصر است.

در ادامه در آیه‌ی ۴۴ طه خدا تصریح می‌کند که: «فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيْنَا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ». جان کار اینجاست. تصریح می‌کند، با فرعون، به ملایمت سخن گویند، شاید که یادآور شود یا «خشیت» پیشه کند. یعنی شاید که برخورد و دعوت ملایم و نرم شما باعث شود که او به حد خودش برسد. اگر او به حد خودش می‌رفت که دیگر حذف نمی‌شد. دریایی شکافته نمی‌شد. ازدهایی دیگر لازم نبود: «شاید به حد خودش برسد». «شاید» را خدا باز می‌گذارد، روزنه را نمی‌بندد؛ [شاید فرعون] با گذشته‌ی خودش مرزدار شود، تواضع پیشه کند، فروتن شود. با ادبیات ساده بخوایم صحبت کنیم، به موسی و هارون می‌گوید که با ظرفی از امروز - گلابی - که لینت دارد [به سراغ فرعون بروید]. گلابی، لینت دارد؛ واژه‌ی امروز هم به یک لینتی با خود دارد؛ ملین هست. با یک ظرف گلابی پیش فرعون بروید. با زبان لین با او صحبت کنید، نرم، روان. او را به واکنش نیندازید؛ خروس جنگی‌اش نکنید؛ به اندیشه وادارش کنید؛ به تغییر مشی وادارش کنید؛ دعوتش کنید به بازنگری.

در آیات ۱۹-۱۷ نازعات که مکمل آیات ۴۳-۴۴ طه است، باز تصریح می‌کند: «به سوی فرعون بروید که بسی از حد بیرون زده (همان) «أَذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ» تکرار

می‌شود). به او بگویند که سر آن داری که با پاکیزگی درآیی؟ تغییر مشی و روش و منش بدهی؟ تا تو را به جانب پروردگارت راه نمایم تا حدشناسی و حریم او را رعایت کنی؟». یعنی پیام، پیام محتوایی هست، پیام جنگ و تشکیلات و آنتاگونیسم نیست. این خیلی مهم است. اینجا تلنگر دیگری هست. روش، از اول، روش رشد بوده، روش حذف نبوده است. پس اینجا درک می‌کنیم که خدا، موسی و هارون را کاملاً به یاد، به متن راهنما و به روش مجهز می‌کند. مرحله‌ی نهم، در ادامه‌ی مرحله‌ی هشتم، مرحله‌ی زیبایی است:

#### مرحله نهم - تجهیز روحی - روانی

فرمان حرکت به سوی فرعون: به سوی بروید (۴۳ طه)

احساس و بیان ترس: می‌ترسیم از آسیب‌رسانی او یا سرکشی‌اش (۴۵ طه)

جرات بخشی - اعتمادآفرینی: مترسید (۴۶ طه)

دوستان - به خصوص دوستان جوان - اینجا توجه کنند، موسی هم مثل ماست. بله، ظرفیت‌هایش بیشتر از ظرفیت‌های ما بوده، تقاضامندتر از ما بوده است. ولی او هم مثل ما به قول تخته‌بازها، اهل شیش و بش هست. بعضی از تخته‌بازها ۵ و ۶ اول بازی می‌آورند، در این می‌مانند که یک مهره‌شان را از خانه‌ی حریف به در برده و در آستانه‌ی خانه‌ی خودشان قرار دهند، یا یک بازی دیگر بکنند؛ این را می‌گویند شیش و بش؛ یا می‌گویند سایه‌روشن، گرگ و میش. موسی و هارون هم شیش و بش داشتند. اینجا در آیه‌ی ۴۳ طه خدا فرمان حرکت می‌دهد: «به سوی فرعون بروید». آنها در آیه‌ی ۴۵ طه احساس ترس خود را بیان می‌کنند: «می‌ترسیم». در آیه‌ی ۴۶ طه، خدا جرات‌شان می‌بخشد. پس مجریان پروژه انسان‌هایی محیرالعقول، بی‌ترک، کاملاً منسجم، بی‌هراس و کاملاً پرجراتی نبودند؛ نه! انسان‌هایی از نوع ما هستند با ظرفیت‌ها، پیگیری‌ها و صرف زمان‌های جدی‌تر. موسی هم چهل سال را برای رسالت می‌گذارد. خدا حوصله دارد. موسی هم به‌رغم عجز بودن و پرشتاب بودنش، حوصله می‌کند. به سوی خدا برمی‌گردد. آیات هم آیات زیبایی است. آیه‌ی ۴۳ طه: «به سوی فرعون بروید». آیه‌ی ۴۵ طه: «آن دو گفتند پروردگارا ما می‌ترسیم که او گزندی به ما رساند یا طغیان کند یا افراطی برخورد کند» کاملاً شفاف با خدا برخورد می‌کنند. مثل ابراهیم، نه با پیچیدگی، تظاهر به نترسیدن نمی‌کنند. می‌گویند

۱. «قَالَ رَبَّنَا إِنَّنَا نَخَافُ أَنْ يُفْرَطَ عَلَيْنَا أَوْ أَنْ يَطْعَى».

۲. «قَالَ لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَأَرَى».

ما مشکل داریم، تو به ما می‌گویی برو، ما می‌ترسیم با ما افراطی برخورد کنند، مگر تو نمی‌گویی طغیانگر است؟ اگر با ما طغیان کرد چه؟ با خدا استدلالی برخورد می‌کنند: تو که این پروژه را تعریف کردی، ما را مجهز کردی، ما هم آمادگی داریم، الان داریم می‌رویم، اما، می‌ترسیم، بیم داریم. اگر ترکش آن ویژگی طغیانگری‌اش به ما اصابت کند و ترشحش روی ما بیاشد، ما چه کنیم؟ خدا هم اینجا دو تلنگر می‌زند. خدا با موسی و هارون، همدلانه و اعتمادبخشانه برخورد می‌کند. تمسخر نمی‌کند، نهیب نمی‌زند. خدا می‌گوید: «لا تخافا»؛ خیلی قشنگ می‌گوید: «نترسید»، اهل ترس نباشید. و در آیه‌ی ۱۵ شعراء<sup>۱</sup> می‌گوید: «کلاً». در ادبیات فارسی هم داریم: «حاشا و کلاً». اصلاً این چنین نیست. اعتماد می‌بخشد و آنها را جلو می‌فرستد. به مرحله‌ی دهم - همراهی دلادل خدا با مجری - می‌رسیم:

#### مرحله دهم - همراهی دلادل با مجری

پروژه مشترک است: همراهان هستیم (۴۶ طه)

در آیه‌ی ۴۶ طه خدا می‌خواهد این را بگوید که پروژه‌ی مشترکی هست، من همراهان هستم. خدا گفت: «لا تخافا»، مترسید، «إِنِّي مَعَكُمْ أَسْمَعُ وَ أَرَى»، مترسید، همراهان هستم، می‌شنوم و می‌بینم. پروژه را مشترک تعریف کردیم، دارم‌تان، با هم هستیم، با هم داریم پیش می‌رویم. در آیه‌ی ۱۵ شعراء بعد از اینکه می‌گوید کلاً، نه اساساً این چنین نیست، ادامه می‌دهد: «فَاذْهَبَا بَايَاتِنَا»، بروید با نشانه‌های من، مجهزتان کردم؛ «إِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ». خیلی قشنگ به موسی و هارون می‌گوید، فکر نکنید فقط شما سخن فرعون را می‌شنوید، من هم اهل استماع‌ام، من هم پشتیبان هستم، نمی‌بینیدم، ولی با هم داریم می‌رویم. سه‌تایی می‌رویم. موسی با خدا رابطه‌ی ویژه‌ای داشته؛ این رابطه‌ی ویژه را مولوی خیلی خیلی لطیف و زیبا درک کرده، قطعه‌ای هست:

آمد از حق سوی موسی این عتیب  
کای طلوع ماه دیده تو ز جیب  
مَشْرِقت کردم ز نور ایزدی  
من حقم، رنجور گشتم نامدی

۱. «قَالَ كَلَّا فَاذْهَبَا بَايَاتِنَا إِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ».

خدا به موسی می‌گوید: سر قرار ما نیامدی؟ درست که من حق هستم، خدا هستم، ولی رنجور شدم! موسی چه جواب می‌دهد؟

گفت سبحانا تو پاکی از زیان  
این چه رمزست؟ این بکن یا رب بیان

موسی گفت: تو که مظهر انسجامی، مظهر بی‌نیازی هستی، مظهر عرضه‌ای، تقاضایی نداری، چطور من به تو سر نزدم، تو رنجور شدی؟ خدا باز ادامه می‌دهد:

باز فرمودش که در رنجوریم  
چون نپرسیدی تو از روی کرم؟

خدا می‌گوید من دلگیرم، من رنجورم، چون تو احوال مرا نگرفتی، با من چند وقت است خوش و بش نمی‌کنی، به من سری نمی‌زنی. موسی گفت:

گفت یا رب نیست تقصانی ترا  
عقل گم شد این سخن را برگشا

تو که کمبودی و نقصی نداری. من حیرانم، این بحثی که تو مطرح می‌کنی، ناشی از چیست؟ مگر می‌شود رنجور شوی؟ مگر می‌شود کمبودی داشته باشی؟ خدا می‌گوید: آری:

گفت آری بنده‌ی خاص گزین  
گشت رنجور، او، منم، نیکو بین  
هست معذوریش معذوری من  
هست رنجوریش رنجوری من

این کنه رابطه‌ی خدا با انسان است - به خصوص انسان‌های مدار تغییر. می‌گوید: نه؛ این‌طور نیست [که من نقصی داشته باشم]، شما رنجور باشید، من از رنجوری شما، رنجور هستم. وقتی می‌گوید «من با شما هستم، سه‌تایی پیش فرعون حاضر می‌شویم» هم همین سخن را می‌خواهد بگوید. قبلاً هم با موسی برخورد خصوصی داشته است. این

برخورد خصوصی خیلی مهم است. برخورد خصوصی‌ای که از جامعه‌ی ما رخت بر بسته است. برخورد خصوصی همسر با همسر، فرزند با والدین، والدین با فرزند، معلم با شاگرد، مربی با بازیکن، حاکمیت با مردم، مردم با حاکمیت، رخت بر بسته است. لذا همه‌اش شده آنتاگونیسم! خدا اگر می‌خواست فرعون را از اول حذف کند که احتیاجی به این همه تمهید نبود. اراده می‌کرد می‌توانست این کار را بکند. ولی آموزش استراتژیک، زبان آیین، حوصله‌ی تیمارداری از مجری پروژه [نشان می‌دهد مشی خدا حذفی نیست]. خدا موسی را به عنوان مجری پروژه اینجا تر و خشک کرده است.

دوستانی که با مرحوم طالقانی در ارتباط بوده‌اند، یک ویژگی از مرحوم طالقانی ذکر می‌کنند که در دیگران خیلی کم بوده؛ می‌گویند اگر آقای طالقانی به کسی کارسپاری می‌کرد، در کل آن پروژه، حامی کاملش بود، زیر پای او را خالی نمی‌کرد، او را رها نمی‌کرد، از بالای پشت‌بام او را به پایین هل نمی‌داد، مسئولیت را روی او انباشته نمی‌کرد. نوع برخورد خدا با موسی این گونه است.

اینجا خدا در برخورد خصوصی با موسی عنوان می‌کند مسائل را من می‌فهمم، از رنجوری بندگانم هم رنجورم، این‌طور نیست که من خدا هستم [و با مسائل انسان‌ها کاری ندارم]. بله؛ من بی‌نیازم، صدمدم، دیواره‌ی بی‌روزن و بتون بی‌منفذ و حباب هستم. همه‌ی اینها درست؛ ولی بالاخره در این پروژه و در این پروسه همه با هم هستیم. با مشکلات تو من درگیر هستم، با رنجوری تو من درگیر هستم.

در مرحله‌ی دهم، خدا همراهی خودش را با موسی کاملاً تصریح می‌کند. اینجا پربها دادن به تیمارداری و به سر کشیدن است. اینکه خدا می‌گوید «دَقَّالْبَابِ كُنَيْدًا»، «باب بگشا»، یعنی «او» هم اهل دَقَّالْبَابِ است، در خانه‌ی مجری را می‌زند. در خانه‌ی موسی را می‌زند. در برخورد با محمد(ص)، زمانی که وحی قطع شده، محمد(ص) کلافه است، سر زیر لحاف می‌کند، گمشده‌ای دارد، عرق می‌ریزد، در خانه‌ی او را می‌زند، سر می‌کشد.<sup>۱</sup>

۱. اشاره‌ی شهید صابر در خصوص قطع وحی به حضرت محمد(ص) و سپس نزول دوباره‌ی آن، شان نزولی است که برای سوره‌ی ضحی از سوی مفسران ذکر شده است. از جمله آیت‌الله طالقانی در «پرتوی از قرآن» می‌نویسد: «مفسرین این سوره [سوره‌ی ضحی] راه از نخستین سوره‌های قرآن و نزول آن را پس از اولین ظهور وحی و سپس قطع شدن آن می‌دانند. قسم‌ها و خطاب‌های این سوره نیز دلالت بر چنین وضع و زمانی دارد. پس از نزول اولین آیات سوره‌ی اقرأ، مدتی که گویا از دوازده روز کمتر و از چهل روز بیشتر نبوده، یک‌سره وحی قطع شد، و آن حضرت دچار نگرانی و اضطراب

این ویژگی در جامعه‌ی ما و بین خود ما گم شده است. لذا کارسپاری توام با داشتن طرف، توام با تیمارداری، توام با حل مساله، توام با دق‌الباب کردن، و مهم‌تر از همه، توام با پربها دادن به وجود، خیلی خیلی خیلی مهم است.

خدا روی موسی فقط به عنوان مجری خشک و خالی پروژه حساب باز نکرد. خدا با موسی برخورد ابزاری نکرد، به موسی مقدم بر ویژگی‌ها و توانایی‌هایش بها داد. موسی انرژی و خستگی ناپذیر است، ده سال رمه به بیابان برده و آورده، اهل پیاده‌روی است، اهل سر گذاشتن به کوه و بیابان است. رفتن موسی به میقات<sup>۱</sup> سمبل برای زندگی‌اش است. همیشه اهل رفتن بوده، پس خدا فقط نمی‌خواست روی انرژی، ظرفیت تشکیلاتی و کینه‌اش نسبت به فرعون حساب باز بکند. پروژه هم که تمام شد، بفرستدش به امید خدا! برخورداری که از وقتی جامعه‌ی ایران به سمت تشکیلات رفت، بین رهبران تشکیلاتی و توده‌های تشکیلاتی متعدد دیدیم و داریم می‌بینیم و باز خواهیم دید. مردم که فقط نزدیک انتخابات نیستند، فرد تشکیلاتی که فقط در بزنگاه‌ها مورد توجه رهبری تشکیلات قرار نمی‌گیرد! خدا هم اینجا رهبر تشکیلات است، تشکیلات که پدیده‌ی عجیبی نیست. تشکیلات که فقط شبکه‌ی استالین و حزب توده و تشکیلات آهنین نیست، این هم تشکیلات است. هارون هم کادر است، موسی هم کادر است، فرعون هم می‌توانست کادر باشد، نخواست؛ می‌خواست کادر خودش باشد.

شدید گردید. ظاهر این آیات نیز همین را می‌رساند که بر اثر قطع وحی، آن حضرت خود نگران و اندیشناک شده و این آیات نازل گشته است... دو فعل «ما ودعک» و «ما قلی»، و ترتیب آنها، چگونگی اندیشه‌ی آن حضرت را در مدت قطع وحی می‌رساند: آیا پروردگارش او را رها کرده و رابطه‌اش را بریده است؟ آیا بیش از رها کردن، به او بی‌مهر شده یا خشم نموده است؟» (پرتوی از قرآن، ج ۴، ص: ۱۳۸). آیات آغازین سوره‌ی ضحی نیز بدین شرح است: «وَالضُّحَى (۱) وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى (۲) مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَ مَا قَلَى (۳) وَ لَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَى (۴) وَ لَسَوْفَ يَعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى (۵)»: «به هنگامی که روز برآید و نور بتابد، سوگند. (۱) و به شب آن گاه که تاریکیش همه را فرا گیرد و آرامش بخشد. (۲) نه پروردگارت ترا واگذارده و نه خشم نموده. (۳) برای تو همانا فرجام بهتر از آغاز است. (۴) و پروردگارت آن چنان درآینده به تو عطا کند تا خشنود شوی. (۵)».

۱. در سخنرانی «رفتن موسی به معراج» ذکر شده است، اما معراج غالباً به عنوان حادثه‌ای در حیات محمد (ص) ذکر می‌شود. مقصود معلم شهید، میقات یا میعاد است که موسی با خدا در کوه طور داشت و در آیات ۵۱ به بعد سوره‌ی بقره و ۱۴۲ به بعد سوره‌ی اعراف نقل شده است: «وَ اعْلَمْنَا مُوسَى تَلَاوِينَ لَيْلَةٍ وَ اُتْمَمْنَاهَا بِعَشْرِ فِتْمٍ مِيقَاتٍ رَبِّهِ اَرْبَعِينَ لَيْلَةً... وَ لَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَ كَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ اُرْنِي اَنْظُرْ اَيْكَةً قَالَ لَنْ تَرْنِي» (اعراف: ۱۴۳-۱۴۲).

برخورد خدا، برخوردی از نوع رهبران با جریانات توده‌ی تشکیلاتی و سمپاتیزان‌ها در جامعه‌ی ما و برخی جوامع نیست. مصدق هم با کادرهای خودش این چنین [خداگونه] برخورد می‌کرد. خیلی مهم بود، مصدق وقت خصوصی صرف می‌کرد. مصدق کارمندی داشت. این کارمند به یک نان و نوایی می‌رسد. به نان‌ونوا که می‌رسد پنهان از همسر اول، همسر جوانی اختیار می‌کند. کارمند به همسرش می‌گفت نخست‌وزیر کار دارد و شب ما را ننگه می‌دارد، همسر مشکوک می‌شود و پیش مصدق می‌رود. می‌گوید مگر شما چقدر با همسر من کار دارید؟ مصدق می‌گوید چطور؟ می‌گوید: این می‌گوید که من تمام وقت اینجا هستم. مصدق برای کارمند تعقیب و مراقبت می‌گذارد. تعقیب و مراقبت فقط برای پروسه‌های امنیتی که کدام مورچه در کدام سوراخ رفت نیست! مشخص می‌شود که این کارمند، زندگی دوم تشکیل داده است. [مصدق، کارمندش را] می‌خواهد، به او، این جمله را می‌گوید: «وضعیت بهتر شد، تنبان آقا دوتا شد؟». خیلی قشنگ می‌گوید. بعد چه کار می‌کند؟ حقوق او را قطع می‌کند و به همسر اولش می‌دهد. فرد را از هستی ساقط نمی‌کند. آن فرد هم بعد از مدتی بازگشت به زندگی می‌کند. یک کارمند اداری بوده؛ ولی بالاخره فرد پیش‌برنده، باید افراد پیرامونش را زیر ذره‌بین قرار دهد؛ نه اینکه صرفاً به ویژگی‌ها و کارایی‌های فرد برای پیش‌برد توجه کند. منش خدا، این است. لذا منش برخلاف تصور رایج که تصور می‌شود فقط از انسان‌ها ساطع می‌شود، [از برخورد خدا هم نشات می‌گیرد]. از انسان‌ها ساطع می‌شود، ولی یک هستی بزرگ‌تری وجود دارد، یک لوطی کلان سر هم‌ی گذرها هست که «او»، صاحب‌منش‌تر از همه است. با موسی خیلی خیلی صاحب‌منش برخورد می‌کند. به وجود موسی مقدم بر کارایی‌ها و ظرفیت‌هایش بها می‌دهد. لذا به موسی و هارون می‌گوید با هم هستیم. همه جا به آنها می‌گوید با هم‌ایم. نترسید. می‌شنوم، هستم، و پروژه، مشترک تعریف شده و مشترک پیش می‌رود.

\*\*\*

تا مرحله‌ی دهم پیش آمدیم. ان‌شاءالله مرحله‌ی یازدهم را از جلسات دیگر پیگیری می‌کنیم. توضیح یک نکته در اینجا ضروری است. شاید بحث کند پیش برود، ولی ما هم الآن عجله‌ای نداریم. ما هم از محتوا تهی شدیم، آحاد جامعه از محتوا تهی شدند. یک دورانی سر محتوا بگذاریم، اشکالی ندارد. دوران‌هایی را دائم دنبال تشکیلات دویدم، دوره‌هایی را دنبال آرمان دویدم. آرمان محترم است، ولی بدون پشتوانه‌ی محتوایی و تشکیلاتی می‌ماسد [و به رخوت و رکود دچار می‌شود]. الآن، هم در حاکمیت ماسیده، هم در نیروها. ماسیدیم، خیلی نمی‌شود کاری کرد. اینکه بحث ممکن است یک مقدار با



تانی پیش برود، ولی اگر که ما برای پیش‌برد استراتژی خداوند با موسی در مواجهه با فرعون یک چند هفته را بگذاریم، به نظر من اشکالی ندارد. می‌شود اول [بحث، نتیجه‌ی] آخر را گفت، ولی به نظر من کیفیت در تدریج است.

در کنار پیش‌برد بحث، ان‌شاءالله دوستان هم، گروه‌هایی را که تشکیل دادند [فعال‌تر کنند]، بحث‌های‌شان را کار کنند. این وقت فرار است؛ وقت در جامعه‌ی ما یک کالای کم‌اهمیت و فله‌ای تلقی می‌شود. الآن جهان دم‌به‌دم با زمان، با وسواس جدی‌تر و مسئولانه‌تر برخورد می‌کند. این جمع بایستی تشکیل شود، بچه‌ها کار کنند، کارشان هم ایجابی باشد؛ هم بحث خودشان را بیاورند، هم بحث‌هایی که اینجا می‌شود را نقد کنند. ترکه‌ها بالا برود، ترکه‌ها روی دایره بخورد. ترکه در‌آور نیست، پس ترکه هم روی بحثی که اینجا می‌شود، فرآوری بشود؛ مشترکاً به یک جایی برسیم.

تک‌تک ما می‌توانیم برویم در کنج کتابخانه‌ها با یک بسته خرما و یک پارچ آب، یک هفته را سر کنیم؛ خودمان، خودمان را رشد بدهیم، پیچیده شویم، ذهن‌مان پیچیده شود، ولی ارزشی ندارد. ما باید بتوانیم با هم، بحث‌ها را خردخرد پیش ببریم. ان‌شاءالله بچه‌ها هم بتوانند یک تحولی ایجاد کنند. ما با این روی عبوس و موی سفید و پا به سن گذاشته، خیلی شاید دیگر طراوتی نداشته باشیم. طراوت نزد بچه‌هاست. بچه‌ها، جامعه‌ی ایران را از طراوت خودشان محروم کردند. بالاخره آب‌پاش دوران شما هستید. ان‌شاءالله بحث‌های بچه‌ها هم جدی شود. یک ولوله‌ای در محتوا بکنیم، خودمان ان‌شاءالله پیش ببریم. پیشنهاداتی هم هست، از طرف دوستان مطرح شده که یک صندوق مشترکی اینجا درست شود. پیشنهاد دیگری هم هست که تجارب جمع‌ها و افرادی که پروژه‌ی مشترک با خدا پیش بردند، مطرح شود، در پی آن هستیم. پیشنهاد سفرهای یک‌روزه هست که ان‌شاءالله با دوستان مطرح شود. در انتظار بحث‌های کیفی نسل جدید هم هستیم. خیلی متشکرم.

## آورده‌های مشارکت کنندگان

### مشارکت‌کننده‌ی اول

**عنوان بحث:** استراتژی، تغییر دیدگاه‌ها و جایگاه‌ها حول توحید برای انسان<sup>۱</sup>  
به نام خدا، با عرض سلام خدمت دوستان و با تشکر از آقای صابر که این وقت را در اختیار من قرار دادند. عنوان بحثم «استراتژی، تغییر دیدگاه‌ها و جایگاه‌ها حول توحید برای انسان» است. یک برگه‌ای هم خدمت دوستان داده شده که [سرفصل‌های اصلی] بحث را ترسیم می‌کند و با دو سوال شروع شده است. دو سوالی که من جلسه‌ی قبل هم خدمت دوستان مطرح کردم.

یکی از سوال‌هایی که مطرح کردم این بود که در جامعه ما - نمی‌گویم همه - ولی اکثراً با این مشکلی ندارند که خدا خیلی بزرگ، خیلی خوب، خیلی پرداشته و پرکارکرد است. با ادبیات آقای صابر خدا همراه است؛ همه این را می‌دانند، ولی شاید همه می‌پرسند که چه اتفاقی برای موسی افتاد که وقتی فهمید خدا همراه او هست، دیگر ترسید یا چگونه به قول لَئِن تجهیز شد؟ چگونه موسی مقابل یک آدم معمولی از قوم قبطی‌ها می‌ایستد، به کشتن دست می‌زند ولی جلوی فرعون می‌آید لَئِن حرکت می‌کند. من به نظر رسید که این باید در بحث تبیین شود. سوالم هم این بود که چه اتفاقی افتاد؟ در بحث‌های آقای صابر و در تاریخ، از منظر کلان‌تر هم می‌شود این سوال را مطرح کرد.

مطرح شد که پیامبران نوعاً دو پروژه داشتند، یک پروژه‌ی کلانی داشتند که همه‌شان پیگیری می‌کردند به نام پروژه‌ی توحیدی، و دیگری، پروژه‌ی دورانی بوده است. عنوان بحثم را از همین گرفتم. به این نتیجه هم رسیدم که پروژه‌ی دورانی مثلاً شاید همین [سازوکارها و چگونگی‌ها] باشد. مثلاً این روشی که موسی انتخاب کرد یا ترسیدن او از سحر و جادو و این اموری که به عنوان تقاضاهای موسی عنوان شد و خداوند تجهیزش کرد. بالاخره رابطه‌ی توحید و این اتفاقات چه رابطه‌ای هست؟ چه اتفاقاتی افتاده که به قول آقای صابر در آن پروژه‌های دورانی موفقیت حاصل می‌شود؟ یک سوالم این بود.

سوال دیگر، اینکه در بحث آقای صابر و مشخصاً در بحث استراتژی‌شان، از هدف‌داری و افق‌داری خیلی سخن گفته شد. اصلاً این دو به یک معنا گرفته شد: استراتژی با افق‌داری

۱. این بحث در ادامه‌ی بحثی است که همین مشارکت‌کننده، در نشست بیستم (به عنوان دومین مشارکت‌کننده) ارائه داد.

و هدف‌داری. کدهایی که آورده شد، مثلاً سی سال تلاش موسی بود، یا مثلاً مرارت‌هایی که در سیر متحمل شد تا تحقق پیدا کرد. این سوال را جلسه‌ی قبل هم مطرح کردم که حداقل نسل ما نمی‌پذیرد که سی - چهل سال تحمل رنج و درد [را تحمل کند] برای یک آینده‌ای که معلوم هم نیست کی تحقق پیدا کند. آیا واقعاً دیدگاهی که قرآن مطرح می‌کند، این گونه است یا متفاوت است؟ من از این دو سوال وارد بحثم شدم. حال بحثم را خدمت دوستان عرض می‌کنم.

آقای صابر چند جلسه پیش گفتند طه مجموعاً مایل به اعتلاست یا همان پروژه‌ی انسان است. من خیلی برایم جالب بود. یعنی از همین جا یک سری برداشت‌ها به ذهنم رسید که شاید با بعضی از مطالب جلسات بعداً [توسط آقای صابر] عنوان شد، متفاوت بود. از همین جلسه استنباط کردم که شاید بتوانم یک عنوان دیگری که برای بحثی که می‌خواهم ارائه بدهم بگذارم که از بحث آقای صابر متفاوت است. ایشان گفتند که طه روایت مواجحه با فرعون است. من به نظرم می‌رسد که روایت انسان دارای دیدگاه توحیدی بهتر است. همه‌مان می‌دانیم که اگر از فردی بپرسید [آیا شیوه‌ی مواجحه‌ی شما] تضادی است؟ می‌گوید نه؛ من تضادی نیستم. ولی شاید بعضی از رگه‌ها در همه‌ی ما وجود دارد که آرام‌آرام، دیدگاه‌های تضادی‌مان عمده می‌شود. یا مثلاً از هر انسانی بپرسید تو تا حالا اهل درگیری بودی؟ می‌گوید نه، نمی‌خواهم درگیری درست کنم. اینکه طه را روایت مواجحه با فرعون عنوان کنیم، خودش نشان می‌دهد شاید انسان این‌طور تحلیل می‌کند. وقتی پروژه‌ی هستی، پروژه‌ی انسان است، استراتژی‌های متن‌ها نیز باید این پروژه را همراهی و تضمین کنند. به نظر می‌رسد نگاه به این نکته و همچنین سوره‌ی طه که در این بحث مورد توجه است، استراتژی را تعیین می‌کند.

قبل از اینکه سراغ توضیح این رابطه بروم، یک بحث خیلی کوچکی بود که دوستان هم قبلاً ارائه داده بودند مبنی بر اینکه برخی‌ها اعتقاد دارند جهان خیر و شر نیست، یعنی جهان تضاد به این معنا نیست و منظورم از تضاد یعنی ما دو نیروی وجودی در جهان نداریم که یکی خیر باشد، دیگری شر. حال من از این مبنا بحث تضاد را گفتم، نه از مبنای درگیری یا خشونت. من اصلاً از آن زاویه ورود نکردم که موسی می‌خواست درگیری درست کند یا با خشونت می‌خواست رفتار کند. منظوم از تضاد درست مقابل توحید بود. توحید هم از این منظر که جهان وجود، سراسر خیر است. شر هم ذاتی نیست، غرضی است؛ پس ما کافر به معنای فرعون نداریم. چرا نداریم؟ چون اگر همه‌ی وجود خیر است، انسان هم جزیی از وجود است، پس نمی‌تواند این انسان به یک نقطه‌ای

برسد که ضروری باشد حذف شود، چنین موقعیتی برای یک انسان نمی‌توان قائل بود، هرچند برای موقعیت‌ها می‌توان قائل بود. در قرآن هم گفته می‌شود که برای موقعیت کفر، هدایتی نیست چون کفر اصلاً وجود ندارد، هدایتی و رشدی هم در آن نیست. اصلاً کفر وجود ندارد، عَرَضی هست، ذاتی نیست. به همین خاطر اگر از این منظر وارد شویم پس انسان موضوع خلقت است و تنها وجود معنا دارد و انسان هم جزئی از وجود است، پس خدا به رشدش می‌اندیشد. این دیدگاه خدا خیلی مهم است. به نظر من، از همین دیدگاه است که پیامبران را تجهیز می‌کند.

موسی در همین سیر تجهیز شد، استراتژی خدا، انسان و خلق و رشد اوست؛ هم رشد موسی، هم رشد فرعون، هم رشد قوم. رشد البته بر پایه‌ی این توضیح، چیزی نیست فیزیکی یا حتی دستاوردی نیست. به نظر می‌رسد دیدگاهی و جایگاهی باشد. یعنی آن چیزی که خدا و رابطه‌ی خدا و مخلوق خدا خیلی روی آن دست می‌گذارد به عنوان جایگاه و دیدگاه که همین توحیدمحوری است.

معنای استراتژی خدا برای موسی این می‌شود که باید دیدگاه مبارزاتی‌اش را تصحیح کند. موسی منطق مبارزه‌اش درگیری و تضاد هست، ولی باید توحیدی شود. پایگاه مبارزه‌اش قبیله‌گرایی یا قوم‌گرایی است. اما پایگاه مبارزاتی‌اش می‌تواند «انسان» باشد؛ یعنی بر مبنای تقسیم‌بندی‌های قومیتی نباشد.

این دو سوال را هم که مطرح کردم سعی می‌کنم پاسخ دهم: یکی همان رابطه‌ی مبانی و اینکه این نیازها و استراتژی چه ربطی پیدا می‌کند؟ دیگری هم اینکه اگر این استراتژی درازمدتی که عنوان شد، مفهوم درازمدت بودن آن چیست؟ آیا مفهوم آن رنج بردن و به فنا رسیدن است؟ این خستگی، ناامیدی، نارضایتی موجود به چه صورت تبیین می‌شود؟ یعنی ما باید به این شرایط تن دهیم یا نه؟

حال روی آیات طه که برویم، آیه‌ی ۲ طه<sup>۱</sup> خطاب به محمد(ص)، به نظرم به این معنایی که آنجا مطرح کردم، استراتژی آینده‌محور را نقد می‌کند. به نظر می‌رسد که پیامبر در دیدگاه خود آینده درخشان را می‌دیده، ولی یک سری رنج‌ها و کنش‌هایش را معطوف به این آینده تحمل می‌کرده و رنج و مشقت می‌دانسته است. آیه تصریح می‌کند که قرار نیست به مشقت بیافتی پیامبر! من به نظرم این مشقت را باید در سیر موسی دید. خدا

۱. «مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى».

می‌گوید دیدگاهت را اگر اصلاح کنی، پروژه‌ی قرآن همه بیانگر انسان است که خشیت را تجربه کند. یعنی خدایی نکند و بندگی کند و تغییر جایگاه دهد. به محمد(ص) می‌گوید این را در هر لحظه اگر بتوانی احیا کنی، همین هدف تو و هدف همه‌ی پیامبران است. سیر موسی هم همین را نشان می‌دهد نه چیزی که در آینده بخواهد تحقق پیدا کند که تو اکنون خودت را در رنج تصور کنی.

«لشقی» تصویر انسانی را نمایان می‌کند که مبارزه را رنج می‌داند و به امید آینده‌ی روشن نشسته است. اما باید روشنی و خشیت را در هر لحظه تبیین کرد. حال چرا این اتفاق می‌تواند برای انسان بیافتد؟ به نظرم آیه بعدی که می‌گوید «الرَّحْمَانُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» یعنی اینکه رحمانیت خدا بر همه‌ی عرصه‌ها و روندها حکم فرما شده است. این اتفاق تحقق یافته، اراده‌ی خدا در تاریخ محقق است و رحمانیتش هم محقق هست. در سیر موسی هم همین بوده است: نشان می‌دهد که چگونه موسی از درگیری که معطوف به آینده است، به استراتژی توحید می‌رسد و منطق مبارزه‌اش، به جای مشت و لگد، هدایت و گفتگوست.

به نظر من هم خشونت وقتی زاییده می‌شود که انسان به دنبال چیزی باشد که اکنون نیست. به همین دلیل هم آن را به کار می‌برد. اما وقتی اراده‌ی خدا بر رحمانیت است، قرار نیست کسی را ضایع کند. رحمانیت بر آن سوار است، فقط باید به این روند پیوست. منطق درگیری هم با خود درگیری متفاوت است. چون موسی در سیر اصلاح، آرام‌آرام در این منطق آرمانی قرار می‌گیرد و از آن فضای قبلی دور می‌شود. مثلاً جالب است تعبیری که آقای صابر به کار بردند این بود که موسی وقتی ده سال از فضا دور می‌شود، خدا می‌خواسته مرارت و حوصله را یاد بگیرد. اما از یک طرف دیگر می‌شود گفت که [خدا] می‌خواست به او یاد بدهد که زندگی جریان دارد؛ یعنی در این ده سال، آن قدر که زندگی را تجربه کنی، تو موتور تاریخ نیستی. قرار نیست تو درگیر شوی که خدا اراده و رحمانیت و خوبی‌هایش تحقق پیدا کند. زندگی جریان دارد، در این ده سال هم موسی تجربه‌اش می‌کند تا بفهمد که مبارزه‌اش نفی دیگران نیست؛ چون این مبارزه اگر به انجام هم برسد، چیزی برای زندگی‌اش ندارد. این ده سال و بعد از آن، هر لحظه به موسی می‌فهماند که خدا و رحمانیتش نیاز به کسی ندارد که آن را محقق کند.

البته آقای صابر توضیح دادند، اما من با این لفظ مجری [مساله دارم]. این به ذهن می‌رسد که انگار انسان محقق کننده‌ی اراده‌ی خداست. [در حالی که اراده‌ی خدا] محقق هست. باید در هر لحظه فقط با آن هماهنگ و همراه شد. موسی در همین تصحیح دیدگاه است

که به سوی فرعون می‌رود. در این دیدگاه، برای هدایت، فرعون یک مانع تکامل نیست چون تکامل بر مبنای خدای رحیم و رحمانی که بر همه‌ی عرصه‌ها و روندها استیلا یافته، محقق است؛ فرعون است که از این روند دور شده؛ این خیلی فرق دارد که یکی از روند دور بشود، یکی مانع تکامل بشود، با او گفتگو می‌شود که شاید هدایت شود. ما باید به این توجه کنیم اگر انسانی مانع تکامل است، چرا انسان باید برود با او درباره‌ی خدا صحبت کند؟ این خیلی سوال مهمی است. ما حداکثر چیزی که می‌توانیم بگوییم، روش خدا این می‌شود که گفته اول آرام برخورد کن، بعد بد برخورد کن. چرا اصلاً رفت با فرعون از خدا حرف زد؟ باید می‌رفت به او می‌گفت قوم بنی اسرائیل را به من بسپار، آدم خوبی باش و ... اما موسی رفت با او از خدا و صفات خدا حرف زد.

به نظرم این نشان می‌دهد که موسی از آن فضا و منطق جدا شده بود. او به فرعون گوشزد می‌کند که مبنای توحید تو را به روند تکامل نزدیک می‌کند؛ تو الآن [از این مبنا] دور شده‌ای. در حقیقت نگاه فرعون هست که او را از مسیر فاصله‌دار کرده. اینجا می‌توانیم بفهمیم چرا موسی پیش فرعون می‌رود از خدا حرف می‌زند. به نظرم این خیلی سوال جدی‌ای هست در مقابل کل بحث‌های دینی‌ای که خیلی‌ها - همه - ارائه می‌دهند. چرا وقتی پیامبران در پروژه‌های دورانی‌شان ز خدا و صفات خدا حرف می‌زنند؟ چه ربطی بین مثلاً اینکه خدا خالق آسمان‌ها و زمین است و استراتژی دورانی‌ای که موسی انتخاب می‌کند که قوم را از یک جایی به جای دیگر ببرد و قوم را نجات بدهد، وجود دارد؟ این ربط، توحید است با انحرافات در جامعه. اگر جز این نگاه داشته باشیم و منطق را درگیری بدانیم، هیچ دلیلی ندارد که موسی پیش فرعون برود و از خدا و صفات خدا با او حرف بزند. کدام منطق توحیدی می‌شود سراغ داشت که در رویارویی با به اصطلاح دشمن، از خدا و ویژگی‌هایش صحبت کند؟ مگر می‌شود دشمن‌مان فرعون باشد، ما برویم با فرعون از خدا صحبت کنیم؟

پس موسی دقیقاً به یک دیدگاهی تجهیز شده؛ دیدگاهش را هم توضیح می‌دهم. اما جواب‌های فرعون هم جالب است که در آن مبنا [ی توحیدی] نیست. مبنایش همه درگیری است؛ سحر را مطرح می‌کند، دو طرف را دائم مقایسه می‌کند. موسی با فرعون یک نوع دیالوگ در داستان طه دارد، با ساحران، نوع دیگری از دیالوگ را دارد. وقتی با ساحرها برخورد می‌کند، ساحران دیدگاه‌شان برخلاف فرعون تغییر پیدا می‌کند. دیدگاه ساحرها چه‌طور تغییر می‌کند؟ فرعون به آنها می‌گوید که من عذاب‌تان می‌دهم. بعد آنها می‌گویند خدا بزرگ‌تر و ارحم‌الرحمین است. اگر بخواهیم منطق مبارزه را درگیری و

تضاد بدانیم، مقایسه کنیم، این [فرعون] بالاخره دارد من [ساحران] را می‌کشد. ولی اگر تضاد نباشد، او [فرعون] اساساً وجود ندارد و ربطی به زندگی من ندارد که بخواهد زندگی‌ام را ساقط کند.

یا این سوالی که پیش‌تر مطرح شد. وقتی ساحرها سحرشان را رو کردند، موسی ترسید. به نظر من آنجا به قول آقای صابر موسی هم انسانی مانند ماست. خودش را در منطق درگیری تحلیل کرد. امکانات برایش مهم شد. در منطق درگیری، مبارزه کمی است، کیفی نیست؛ مثل شطرنج است. امکانات طرف مقابل مهم می‌شود. چون من حس می‌کنم نتیجه‌ی پیروزی و شکست در این مبارزه است که تکامل را تعیین می‌کند؛ یعنی اگر ما شکست بخوریم تکامل و رحمانیت خدا تحقق پیدا نمی‌کند یا صفات خدا تحقق پیدا نمی‌کند! ولی اگر از این منطق بیرون بیاییم، آن وقت امکانات و ضعف‌ها مهم نیست، خدا هم همین را به او می‌گوید. موسی از انداختن عصا به نظر من به خاطر این ترسید که حس کرد که دارد یک مبارزه‌ای می‌کند برای تحقق یک چیزی؛ به همین خاطر دو طرف مسابقه هم دارند رقابت می‌کنند؛ یک لحظه ترسید. به نظرم این ترس در وجود همه‌مان می‌تواند باشد. خدا به او می‌گفت که تکامل و رحمانیت محقق هست. این است که تو برتری! اگر انسان به این دیدگاه مجهز شود و درونی‌اش شود که که اراده و تکامل و رحمانیت خدا محقق است، این برتری ذاتی پیدا می‌کند. یعنی قرار نیست تو در یک مسابقه‌ای پیروز بشوی تا حالا بترسی که در سحر، نکنند عصای من گنده‌تر و کوچک‌تر نشود. تو برتری چون تو به این دیدگاه مسلط هستی. آنها همواره چشم‌شان به آینده است. به همین دلیل هم چشم و دل‌شان به این مسابقه است و نتیجه‌ی آن. آنها این گونه هستند؛ ولی موسی! تو نترس! به دلیل همین تصحیح [نگرش توسط خدا، موسی]، دوباره نمی‌ترسد.

این «اننی معکما» این‌گونه که توسط آقای صابر مطرح شد، به نظر من نهایتش این بود که یعنی جمع نیروهای خدا با هارون و موسی. شاید هم من اشتباه متوجه شدم. ولی من به نظرم این‌گونه می‌رسد. اگر با دیدگاه تضادی نگاه کنیم، «اننی معکما» این‌گونه تفسیر می‌شود که موسی و هارون به اضافه‌ی خدا. خدا خیلی بزرگ است در نتیجه برنده می‌شویم. ولی به نظر من این نیست؛ این «اننی معکما» حضور توحیدمند در عرصه‌ها و روندهاست؛ چیزی جز من (خدا) و صفات من نیست، چیزی وجود ندارد که تو اصلاً بخواهی بترسی. یعنی آن طرف ذاتی نیست. شر ذاتی نیست. به همین خاطر موسی نباید

بترسد. یعنی این «اننی معکما» را نباید جمع فیزیکی سه نیرو گرفت که می‌خواهند مقابل فرعون بایستند.

اگر مبارزه کمی بشود، به نظرم همواره احتمال اینکه دانشجویان به سمت [استفاده از امکان و فضای] صدای آمریکا یا احزاب بروند، وجود دارد. چون وقتی مبارزه کمی می‌شود، بالاخره می‌فهمیم که طرف مقابل زورش می‌چربد؛ به همین خاطر هم من دنبال زور می‌گردم یا می‌روم سراغ احزاب یا می‌روم سراغ بوش [و گزینه‌ی حمایت از حمله‌ی نظامی آمریکا به ایران برای تغییر وضعیت موجود]. ولی مبارزه کمی نیست. آقای حجابیان خیلی به ما گفتند شطرنج. ما هم فکر کردیم شطرنج است. وقتی فکر می‌کنی شطرنج است، می‌بینی سرباز نداری، رخ نداری، شاه نداری، وزیر نداری، ولی طرف مقابل همه چیز دارد!

ولی به نظرم چون منطق دیدگاه خدا، درگیری و تضاد نیست و اصلاً نیروی شر، «وجود» ندارد که بخواهیم با او بجنگیم، آن وقت این مبارزه دیگر کمی نیست. اگر با این منطق به سراغ مطالعه‌ی آیات رفته باشیم، منطق پیروزی و شکست هم از بین می‌رود. اگر ما این دیدگاه را بپذیریم پیروزی و شکست به این صورت معنا ندارد؛ همین جمله‌ی معروفی می‌شود - که آن‌قدر هم جمهوری اسلامی تکرار کرده که شاید لوث [و از معنا تهی] شده - «ما حتی اگر کشته هم شویم، پیروزیم». ما باید بفهمیم این جمله یعنی چه؟ واقعیت این است که پیروزیم چون منطق‌مان این نیست که چیزی را قرار است تحقق بدهیم که حالا شکست بخوریم. ما فقط می‌خواهیم ایفای نقش مسئولانه کنیم.

ساحران روی مقوله‌ی خدای خالق ایستادند که مبنای‌شان دیگر مبنای عذاب نبود. این نکته در آیات ۷۱ و ۷۲ سوره‌ی طه<sup>۱</sup> است. به نظرم در دیدگاه تضادی، بسته به اینکه چقدر اراده‌ی انسان قوی باشد، یا عذاب می‌کشد یا عذاب می‌دهد. در این ۶۰-۵۰ سال اخیرمان، نیروها یا عذاب کشیدند یا عذاب دادند. اکثراً به نظرم منطق‌شان تضادی است. یعنی «وجود» نیروی شر را پذیرفته بودند. اگر ما بخواهیم [«شر» را به عنوان یک پدیده‌ی وجودی] بپذیریم، یا عذاب‌دهنده‌ایم یا عذاب‌کننده! اما از دل توحید نه عذاب کشیدن بیرون می‌آید نه عذاب دادن.

۱. «قَالَ ءَامَسْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ ءَاذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَأَقْطَعَنَّ ءَأْيَدِيكُمْ وَ ءُرْجُلَكُمْ مِمَّنْ خَلَفَ وَ ءَأَصْلَبْنِيكُمْ فِي جَذُوعِ النَّخْلِ وَ لَتَعْلَمُنَّ ءَأِنَّا أَشَدُّ عَذَابًا وَ أَبْقَى (۷۱) قَالُوا لَنْ نُؤْتِرَكَ عَلَيَّ مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيْتِ وَ الَّذِي فَطَرَنَا فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ إِنَّمَا تَقْضِي هَٰذِهِ الْحَيَوةَ الدُّنْيَا (۷۲)».



رشد درونی فوق‌العاده‌ایست که انسان از این منطق خارج شود. اگر خارج شود، به همین معنی واقعی درک توحید و مبارزه در «اکنون» هم می‌رسد. وضعیتی که اتفاقاً در انسان‌هایی مشاهده می‌شود که شاید توضیح مبارزه‌شان این طور [که در بحث آقای صابر مطرح می‌شود] نبوده است. مثلاً [دیدگاه‌های] حنیف‌نژاد یا بحث‌هایی که چپ‌ها - چه گوارا و امثال او - دارند؛ جمله‌ای آقای میثمی در خاطراتش دارد که «بهشت برای ما همان خانه‌های تیمی بود». ادبیات ما استعاری است و این استعاری بودن، هم خوب و هم گول‌زننده است. آدم احساس می‌کند یک حرف رماتیکی است! اما اگر واقعاً راهبردها را نگاه کند، می‌بیند که بهشت همان خانه‌ی تیمی بوده است؛ یعنی واقعاً برای همان داشتند مبارزه می‌کردند. یعنی اصلاً قرار نبود حمله‌ی تاریخ باشند! یا خیلی از مبارزان آرژانتینی که در خاطرات مبارزه‌ی خودشان می‌گویند قرار نبود در پنجاه سال آینده حکومتی بشود که عدل بورزد، لحظه‌به‌لحظه می‌خواستیم زندگی و خوشحالی و شادی خودمان و پیرامون خودمان را محقق کنیم. به همین خاطر هم هرچه تمام‌وقت‌تر می‌شدند، لذت می‌بردند. ولی در نسل ما واقعاً این نیست. حس می‌کنیم یک تضادی بین مبارزه و زندگی و نشاط هست که حالا بالاخره از یکی بگذریم، دیگر ما سی سال رنج را تحمل می‌کنیم، از زندگی مان می‌زنیم، تا بالاخره برسیم به شادی و نشاط!

مبارزه چگونه وارد زندگی می‌شود؟ وقتی که ما اعتقاد داشته باشیم نیروی شری وجود ندارد و دوم اینکه اراده‌ی خدا بر تکامل، تحقق پیدا کرد، و ما حمله‌ی صفات خدا روی زمین نیستیم.

پس سه سوال مطرح شد. اگر توحید یعنی جهان مبنای و منشاءش خیر و وحدت است نه تضاد و شر ذاتی وجود ندارد و انسان نیز چون جزئی از وجود است پس انسان شرور نداریم، بلکه موقعیت شر وجود دارد که آن هم عرضی است، عرضی است بر نبودن موقعیت خوب. پس تجهیز به این دیدگاه، انسان را به جایگاهش در تکامل که بندگی است، [می‌رساند]؛ بندگی یعنی اینکه من تکامل‌درست‌کن [سازنده‌ی و محقق‌کننده‌ی تکامل] نیستم. رحمانیت خدا محقق است. انسانی که به این دیدگاه آشنا شود، به او این توان را می‌دهد که مبارزه را صحیح پیگیری کند. استراتژی خدا اگر چیزی باشد، تصحیح دیدگاه موسی از تضادی به توحید با مبنای هدایت است. طبق همین دیدگاه است که مبارزه برای تحقق چیزی در آینده مفهومی ندارد؛ چون توحید به انسان، یگانگی و همراهی با تکامل و رحمانیت محقق‌شده را می‌دهد و او به همین دلیل زندگی را می‌یابد و می‌چشد. موسی زندگی را تجربه می‌کند و در آن می‌یابد که خدا، تکامل رو به حرکت

است. نیازی به یک موتور، کشنده، بولدوزر ندارد. از این پس هر حرکت او، معنای یگانگی می‌یابد و به همین دلیل «تشیقی» بی [مشقتی] در خود یافت نمی‌کند و تشقی هم در جهان ایجاد نمی‌کند.

در همین دیدگاه انسان معنای رابطه‌ی توحید را با ترسیدن نیز می‌یابد. انسانی که از تضاد شروع کند، امکاناتی هم برای طرف مقابل قائل شده و در حقیقت به مسابقه و نتیجه‌ی آن اصالت داده است. اما این دیدگاه انسان را مجهز می‌کند که ترسیدن وقتی معنا می‌یابد که درگیری را اصل گرفته باشد. انسان در درگیری، دو طرفی را مبنا می‌گیرد که وجود دارند، اما توحید چنین تقسیم‌بندی‌ای را به هم می‌زند.

از کنار آیات اول سوره‌ی طه و قبل از «وَهَلْ أُنْتَكُ حَدِيثُ مُوسَى» و چندین آیه‌ی گفتگوی موسی با فرعون و بعد گفتگوی فرعون با ساحران، به سادگی نباید گذشت. قبل از پیدا کردن روش - که آن هم مهم است - باید به این اندیشید که خدا اصولاً چه مبارزه‌ای را دوست دارد و مبنایش چه مبارزه‌ای می‌تواند باشد.

من فقط یک بحث کوچک دیگری دارم؛ دیدگاه مختلف در ادبیات آقای صابر در رابطه با توحید و پروژه‌های دورانی. به نظرم چهار دیدگاه داریم. یکی آنهایی که پروژه‌های پیامبران را اصولاً اجتماعی نمی‌دانند و می‌گویند فعالیتی در این راستا انجام نداده‌اند. همین دیدگاه سنتی که قبل از اینکه روحانیت سیاسی بشود، در روحانیت، مطرح بوده؛ اینکه اساساً پیامبران برای اثبات خداوند آمدند. به این دیدگاه کاری نداریم. ولی دیدگاه دوم که بیشتر مطرح است و اکثراً مثال می‌زنند، می‌گویند که دو نوع پروژه وجود دارد: پروژه‌ی کلان یا مشترک بین همه‌ی انبیاء که توحید است. دوم، پروژه‌ی دورانی که متاثر از توحید است اما قوانین خودش را دارد. من تصورم این است که آقای صابر به چنین چیزی اعتقاد دارد؛ یعنی پروژه‌ی کلان که توحید است و پروژه‌ی دورانی که متاثر از توحید که قوانین خودش را دارد. دیدگاه سوم، هم اینکه پروژه‌ی دورانی‌ای در رابطه‌ی با خدا و پیامبران وجود ندارد؛ همین بحث‌هایی که آقای سروش و همفکران ایشان مطرح می‌کنند مبنی بر اینکه عمل پیامبران بر پایه‌ی خردشان است و اساساً ربطی به توحید ندارد. ولی طور دیگری هم می‌شود نگاه کرد؛ [یعنی دیدگاه چهارمی داشت مبنی بر اینکه] اتفاقاً توحید این دیدگاه‌ها را برای همه‌ی انسان‌ها عوض کرد؛ توحید تغییر دیدگاه‌ها و جایگاه‌هاست. ربط این توحید و مبارزه این است که انسان‌ها دیدگاه و جایگاه‌شان در هستی و نسبت به خودشان و پیرامون‌شان تغییر کند. این توضیح هم که

نشست بیست و یکم: داشته‌ها و کارکردهای او: دید استراتژیک (۴) ۳۰۱

دادم برابر همین بود که این دیدگاه‌ها و جایگاه‌ها قرار است تغییر کند. ببخشید سرتان را درد آوردم.

**هدی صابر:** خیلی ممنونم، انتهای وقت است، دوستانی که فرصت دارند [و قرار بود این جلسه ارائه‌ای داشته باشند] ان‌شاءالله در جلسات بعدی بتوانند استفاده کنند. خیلی متشکرم.

